

نقاشی مرا اسیر خودش کرده

مهرج

هنرهای تجسمی

۹۲

شماره ۵۸  
خرداد و تیر ۱۴۰۱

# هرکسی باید قص

گفت‌وگو با «علی خسروی»؛ نقاش، طراح و گرافیست



عکس: هوشنگ مهر اردلان

# سُ خودش را بگوید



فهمیه رضاقلی

## گفت‌وگو

«علی خسروی» متولد ۱۳۲۷ در کرمان است. او در زمینه‌های طراحی، نقاشی، تصویرسازی، گرافیک و ... از هنرمندان برجسته هنرهای تجسمی ایران است و آثار شاخص و ماندگاری را خلق کرده است. خسروی یکی از تکنیکی‌ترین هنرمندان معاصر ایران است که تسلط و اشراف او بر طراحی، نقاشی و گرافیک در تمام آثارش نمایان است. او در عرصه پرتره، از مفاخر هنرمندان ایران است؛ اما این هنرمند پرکار و خلاق، همواره دور از هیاهو و غوغا بوده و از خودنمایی پرهیز دارد. هرچند این تواضع و فروتنی نباید باعث نادیده گرفتن اهمیت و جایگاه این هنرمند بزرگ شود.

خسروی در دوران دبیرستان در دبیرستان پهلوی کرمان با دوستانش «علی اکبر عبدالرشیدی»، «داریوش فرهنگ» و «سید یوسف جعفری»، روزنامه دیواری‌ای داشتند که او کار طراحی آن را بر عهده داشت و در هر شماره پرتره‌ای از معلمان و مدیران مدرسه را می‌کشید که توجه همه را به خود جلب کرده بود. از این جمع، سید یوسف جعفری از دنیا رفت، اما دوستی علی خسروی با داریوش فرهنگ ادامه پیدا کرد و خسروی در سال ۱۳۵۹ عکاسی اولین فیلم داریوش فرهنگ با نام «رسول پسر ابوالقاسم» را انجام داد. بعدتر در ۱۳۶۵، پوستر فیلم «طلسم» از ساخته‌های مهم داریوش فرهنگ را طراحی کرد که از آثار شاخص او به شمار می‌رود. او همچنین در زمان تحصیل به‌عنوان خطاط در سینما «مهتاب» کرمان کار می‌کرد و اعلانات سینما را با دست می‌نوشت. تسلط خسروی بر خوش‌نویسی بعدها در طراحی نشان‌ها و تیتروپوسترها و عنوان کتاب‌ها خود را نشان داد به گونه‌ای که از نقاط عطف زیبایی بصری آثار او است. «علی خسروی» از مهم‌ترین هنرمندان ژانر پرتره‌کشی در پیش از انقلاب است که شیوه خاص او در طراحی پرتره بر روی جلد مجله «نگین» دیده شد و پس از انقلاب هم این شیوه را در مجله «سروش» ادامه داد. خسروی با تصویر کردن چهره موسیقی‌دانان در کتاب «نقشی به یاد»، نام خود را در این عرصه ماندگار کرد. او طراحی چهره مفاخر فرهنگ و ادب و هنر را ادامه داد و پرتره‌هایی از نامداران فرهنگی، ادبی و هنری ایران از دوره قاجار تا امروز را تصویر کرده است.

در دهه ۵۰ خورشیدی، نام «علی خسروی» را در کنار امضای «مرتضی ممیز» در پوسترهای فیلم «طبیعت بی‌جان» (سهراب شهید ثالث، ۱۳۵۳)، فیلم «غریبه و مه» (بهرام بیضایی، ۱۳۵۴) فیلم «گوزن‌ها» (مسعود کیمیایی، ۱۳۵۵) و پنجمین جشنواره جهانی فیلم تهران (۱۳۵۵) می‌بینیم. خسروی همچنین به‌عنوان دستیار ممیز به طراحی و اجرای اقلام تبلیغی و صفحه‌آرایی بولتن‌ها و نشریات نهمین جشن هنر شیراز (۱۳۵۴) و پنجمین جشنواره جهانی فیلم تهران (۱۳۵۵) پرداخت.

خسروی در گروه گرافیک و عکاسی هفته‌نامه «تماشا» فعالیت داشت. هفته‌نامه «تماشا» که در ۱۳۴۹ تأسیس شد و بعد از انقلاب به «سروش» تغییر نام پیدا کرد، نشریه هفتگی رادیو و تلویزیون ملی بود که

در انتشارات سروش تولید می‌شد.

پیش از انقلاب، علاوه بر تصویرسازی مطبوعاتی برای نشریه «تماشا»، برای «نگین» و «رودکی» هم تصویرسازی کرد و از دهه ۵۰ خورشیدی به طراحی پوستر تئاتر، موسیقی و فیلم پرداخت. از مهم‌ترین پوسترهای سینمایی او در بعد از انقلاب، می‌توان به طراحی پوستر فیلم‌های «سراب» (حمید تمجیدی، ۱۳۶۵)، «طلسم» (داریوش فرهنگ، ۱۳۶۵)، «گل سرخ» (حمید تمجیدی، ۱۳۶۹) و «مسافران» (بهرام بیضایی، ۱۳۷۱) اشاره کرد. او در عین حال در زمینه طراحی روی جلد آلبوم‌های موسیقی هم تجربیات ارزشمندی دارد.

آثار خسروی در اردیبهشت ۱۳۵۵، در نمایشگاه «۵۰ سال گرافیک ایران» که در گالری «مهرشاه» برگزار شد، به نمایش درآمد. این نمایشگاه که از فعالیت‌های کمیته فرهنگی سندیکای گرافیک‌سازان تهران بود، توسط «مرتضی ممیز» برگزار شد و پوستر آن را «قباد شیوا» طراحی کرد.

او بعد از انقلاب، روی جلد کتاب‌ها و مجلات بسیاری را طراحی کرده است. در دهه ۶۰ طراحی‌های بسیاری برای هفته‌نامه «سروش» کشید که در داخل و روی جلد نشریه چاپ شدند. در ۱۳۶۵ با نمایش اثرش در سالانه گرافیک ایران، قدرت ویژه خود را در طراحی و القای احساس اثر در نقاشی از پرتره «علی اکبر دهخدا» به نمایش گذاشت. خسروی در این نمایش سالانه، سه پوستر (فیلم «طلسم» و دو پوستر به زبان انگلیسی به نام‌های «پیل آزادی» و «تاریخ خوشنویسی در ایران»)، یک تصویرسازی (پرتره دهخدا) و یک نشانه (مرکز فرهنگی بلال) را به نمایش گذاشت که نشان او به عنوان اثر منتخب، برگزیده شد. در ۱۳۶۸ در دومین نمایشگاه گرافیک ایران شرکت کرد و باز هم در رشته طراحی نشانه، برنده جایزه شد.

در سال ۱۳۶۹ نمایشگاهی با نام «نقشی به یاد...» در گالری سبز برگزار کرد. این نمایشگاه پرتره‌هایی از هنرمندان موسیقی کشور بود. در ۱۳۷۰ کتابی با همین نام از مجموعه آثار خسروی منتشر شد شامل پرتره‌هایی از هنرمندان موسیقی ایران از دوران قاجار تا دوران معاصر. این کتاب بعد از ۱۴ سال در ۱۳۸۴ توسط موسسه فرهنگی و هنری ماهور، تجدید چاپ و پرتره‌های بیشتری به کتاب افزوده شد. کتاب «نقشی به یاد...» تنها کتاب مستقل طراحی پرتره از مفاخر ایران و دربرگیرنده ۲۴۵ پرتره در ۱۵ بخش است.

در سال ۱۳۶۹ همچنین «کیوان سپهر» به مناسبت سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، کتابی با عنوان «یاد و تجلیل خادمان کتاب و دستیاران انتشارات آن» گردآوری کرد که علی خسروی، پرتره نویسندگان و دست‌اندرکاران صنعت نشر را در آن طراحی کرد.

در سال ۱۳۷۷ کتاب «حکایت آشنایی من با...» نوشته «احمدرضا احمدی» با طراحی «علی خسروی» توسط نشر ویدا منتشر شد. کتاب درباره ۱۶ شاعر، موسیقی‌دان، نویسنده، سینماگر، طنزنویس، مترجم و نقاش است که احمدرضا احمدی با آن‌ها معاشر و دوست بوده است.

در دهه ۷۰، ۸۰ و ۹۰ خورشیدی، پرتره‌های متعددی از شاعران، فیلسوفان و ادیبان را روی جلد کتاب‌های مختلف کار کرده است. از جمله انتشارات آبان (پرتره عباس کیارستمی و مسعود کیمیایی)، انتشارات شهریاران (پرتره فردوسی و شهریار)، انتشارات نیلوفر (پرتره آلبرکامو، مارکس، هگل)، انتشارات سروش (پرتره سهراب) و... که در نمایشگاه «۳۵ سال طراحی جلد کتاب‌های معاصر ایران» در خانه هنرمندان ایران به نمایش درآمد؛ اما در ۱۳۹۵ او این کار را برای روی جلد یک مجله انجام داد. از شماره چهارم گاهنامه فرهنگ و هنر استان کرمان با نام «جنگ هنرمس»، آثار علی خسروی بر روی جلد مجله منتشر شد. علی خسروی، لوگوی ماهنامه فرهنگی اجتماعی «سرمشق» را که از ۱۳۹۴ آغاز به انتشار کرد، طراحی کرده که از نخستین شماره بر جلد آن نقش بسته است. همچنین آثار پرتره و نقاشی او روی جلد و در صفحات داخلی برخی از شماره‌های ماهنامه «سرمشق» منتشر شده است. خسروی از اولین شماره فصلنامه «آنگاه» که از آذر ۱۳۹۵ شروع به انتشار کرد با این نشریه همکاری داشته و برای هر شماره آن طراحی کرده و پرتره‌های خسروی در صفحات داخلی فصلنامه «آنگاه» منتشر شده است.

در ۱۳۹۴ نشر نظر کتابی جیبی از آثار او با نام «گزیده آثار گرافیک و تصویرسازی» چاپ کرد. این کارها گزیده‌ای کوچک از هزاران اثر هنری علی خسروی از ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۳ بود؛ گزیده‌ای از آثار شامل ۱۳۹ اثر پوستر، تصویرسازی مطبوعاتی، تصویرسازی برای سی‌دی موسیقی، طراحی، نقاشی، لوگو و روی جلد کتاب و نشریه.

در سال ۱۳۹۵ در نمایشگاه گروهی «دوستان هفت ثمر» شرکت کرد. در ۱۳۹۸ در دو نمایشگاه گروهی گالری افرند با نام «نودوهشت» و «دفت‌رچه» با ارائه اثر حضور یافت. همچنین در سال ۱۳۹۸ در نمایشگاه گروهی «هنرمات گالری سهراب» و در سال ۱۳۹۹ در نمایشگاه گروهی «دوستان هفت ثمر» شرکت کرد. خسروی همچنین در سال ۱۳۹۹ داور مسابقه بین‌المللی پوستر با عنوان «حمله کرونا به جامعه بشری» شد و در همین سال به عنوان هنرمند مدعو در نمایشگاه پوستر «ممیز؛ هنر به مثابه یک حرفه» در موزه گرافیک ایران شرکت کرد و اثرش در کتاب نمایشگاه چاپ شد. او در این رویداد، یکی از پرتره‌های ممیز را از مجموعه پوستر «بزرگان ایران زمین» در اندازه ۱۰۰ در ۷۰ سانتیمتر به نمایش گذاشت.

علاقه علی خسروی به فرهنگ ایران باعث شده مجموعه پوسترهای او با نام «بزرگان ایران زمین» مجموعه‌ای از پرتره‌های بزرگان هنر و ادب کشور را در اندازه ۱۰۰ در ۷۰ سانتیمتر طراحی کند. این پوسترها از عناصر ساده‌ای همچون تاش رنگی و فونت‌های خوانا و پرتره‌های هاشوری طراحی شده‌اند. در این پوسترها تاریخ تولد و فوت اشخاص و شغل آن‌ها ذکر شده است. از این منظر این پوسترها به تعریف کلاسیک پوستر یعنی «آموزش و اطلاع‌رسانی»، متعهد هستند.

(برگرفته از پژوهش سید امیر سقراطی، با عنوان «علی خسروی، چهره‌نگار تاریخ و فرهنگ ایران»)



عکس: یارسا شیخ محمدی

## اول کمی از کودکی و نوجوانی‌تان بگویید که چطور گذشت؟ از خاطرات روزگار زندگی در کرمان؛ از چه سالی و چه شد که به تهران رفتید؟

### کدام سینما؟

سینما «مهتاب» که بعدها سینما «آریا» کنارش ساخته شد و بعد از انقلاب اسمش را گذاشتند «آسیا». آقای «شاپور همتی» از زرتشتیان کرمان، بنیانگذار سینما «مهتاب» بود و به من لطف داشت. من کارمندش بودم و او، آن شوق وافر به سینما را در من دوست داشت.

از کلاس نهم به بعد رفتم رشته طبیعی؛ با اینکه نمره‌های ریاضی‌ام بهتر بود، اما چون دوستانم رفتند رشته طبیعی، من هم این رشته را انتخاب کردم. البته فرقی هم نمی‌کرد و در ادامه زندگی من هیچ تأثیری نداشت. تا اینکه در سال ۱۳۴۵ دیپلم گرفتم. سال ۱۳۴۶ تقریباً هیچ کاری نکردم؛ نه جایی درس خواندم و نه جایی استخدام بودم؛ فقط در همان سینما کار می‌کردم. سال ۱۳۴۷ در دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران قبول شدم. در کرمان دانشگاه نداشتیم و من هم تصویری از دانشگاه نداشتیم؛ اما در دبیرستان می‌دیدم بعضی بچه‌ها از دانشگاه صحبت می‌کنند. رفتن به تهران و آنجا درس خواندن برای من یک رویا بود. قبل از من، داریوش فرهنگ در رشته تئاتر دانشکده هنرهای زیبا قبول شد. در واقع او پیشرو من بود و به من می‌گفت اینجا رشته نقاشی و مجسمه‌سازی هم هست، اگر دوست داری بیا. من هم امتحان دادم و در رشته نقاشی قبول شدم. آن زمان در کرمان دو شرکت تأسیس شده بود که دیپلمه‌ها را استخدام می‌کردند؛ شرکت ذوب‌آهن که روس‌ها کارشناسانش بودند و شرکت مس. بعضی از دوستان من در شرکت مس استخدام شدند. آن زمان شغل کم بود. وقتی دیپلم می‌گرفتی، اگر خیلی موفق بودی، مثلاً کارمند بانک صادرات شعبه زرد می‌شدی؛ اما من رفتم دانشگاه. چون باید هزینه زندگی‌ام را خودم تأمین می‌کردم. در طول زندگی مجبور بودم همیشه کار کنم. این همیشه کار کردن، دو حسن برای من داشت، علاوه بر اینکه هزینه زندگی‌ام تأمین می‌شد، توانایی‌های حرفه‌ای‌ام بالا می‌رفت. خیلی از همکلاسی‌های

پدر و مادر من اهل بردسیر بودند. خانواده پدرم با ازدواج آن‌ها مخالف بودند در نتیجه پدرم به کرمان مهاجرت کرد و اتاقی را از دوستی که در کرمان داشت اجاره کرد. من متولد کرمانم و دو برادر دارم؛ پدرم وقتی چهار ساله بودم بر اثر ابتلا به بیماری ذات‌الریه فوت کرد. زندگی کودکی‌ام به سختی گذشت. کلاس ششم ابتدایی را که تمام کردم، باید دنبال کاری می‌رفتم که درآمدی داشته باشم. ادامه تحصیل برای افرادی مثل من سخت بود اما به هر حال من شانس آوردم و وارد دبیرستان و کلاس هفتم شدم. شاگرد نسبتاً خوبی بودم و دوستان خوبی داشتم که بقیه زندگی من با آن‌ها گذشت؛ آقای «سید یوسف جعفری» و «داریوش فرهنگ» که بعدها با خواهر ایشان ازدواج کردم. دوستی داشتیم به اسم «علی هنرپیشه» که بسیار فرهیخته بود؛ از کلاس هشتم با ایشان دوست بودیم. در دوران دبیرستان هر کتابی دستم می‌رسید، می‌خواندم. شوق عجیبی به خواندن داشتم. منتها کتاب‌های خوب را نمی‌شناختم. دوستم علی هنرپیشه، کتاب خواندن خوب را یاد داد و فهمیدم لازم نیست داستان‌های پلیسی و هرچه آن زمان چاپ می‌شد را بخوانم. او به من یاد داد «جان اشتاین بک» و «همینگوی» و نویسندگان بزرگ کیستند. به ما یاد داد فیلم خوب ببینیم. من عاشق سینما بودم. تمام رویاهای من در سینما شکل می‌گرفت و به خاطر همین هم رفتم در سینما کار پیدا کردم. کارم این بود که آگهی فیلم‌های سینمایی را برای نصب در سطح شهر می‌نوشتیم. قدیم، عنوان فیلم، نام کارگردان و هنرپیشه‌ها روی یک کاغذ نوشته می‌شد و در سطح شهر می‌چسباندند. البته فقط این نبود. من تمام تابستان در سینما زندگی می‌کردم. بعضی وقت‌ها شب هم آنجا می‌خوابیدم.



دانشگاهم که وضع مالی خوبی داشتند، دیگر دنبال کار نرفتند، چون احتیاج مالی نداشتند. در دوران دانشکده، با خواهر داریوش فرهنگ ازدواج کردم. بعد در سازمان رادیو و تلویزیون ملی استخدام شدم. از سال سوم تحصیل در رشته نقاشی در دانشکده هنرهای زیبا، به همت «مرتضی ممیز» رشته گرافیک آمد. ممیز، در فرانسه تحصیل کرده بود و قبلاً کار گرافیک انجام داده بود؛ گرافیک مدرن ایران مدیون ایشان است. ممیز، رشته گرافیک را در دانشکده هنرهای زیبا تأسیس کرد و من دو سال آخر دانشکده در رشته گرافیک تحصیل کردم. آقای ممیز در تهران، دفتر خدمات گرافیک داشت؛ به من پیشنهاد کرد در دفترش کار کنم؛ اینطوری هم کار یاد می‌گرفتم و هم درآمدی به دست می‌آورد. آن‌جا خیلی چیزها یاد گرفتم. بین تحصیلات دانشگاهی تا حرفه‌ای شدن فاصله است و من با کار کردن در دفتر آقای ممیز، مهارت‌های زیادی به دست آوردم. فارغ‌التحصیلان گرافیک معمولاً سعی می‌کنند در دفاتری که سابقه کار خوب دارند بروند، البته اگر شانس بیاورند و جای خوبی پیدا کنند.

سربازی من در بروجرد بود و چون آموزشی حین تحصیل بود، خیلی سبک و خوب گذشت. بعد وارد آموزش و پرورش شدم. بعد هم استخدام سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران شدم. آن زمان آقای قطبی، مدیرعامل سازمان بود که انسان بسیار شریفی بود؛ البته من از نزدیک با ایشان کار نکردم. ما در انتشارات «سروش» بودیم و سرپرست آتلیه گرافیک‌مان، آقای «قباد شیوا» بود که ایشان هم برای من جایگاه استادی داشتند. کار کردن در آتلیه و کار جمعی، این حسن را دارد که از هر کس چیزی می‌آموزی و توانایی‌های انسان ارتقا پیدا می‌کند. در سازمان رادیو و تلویزیون ملی که بعد تبدیل به سازمان صداوسیما شد، به مدت ۲۰ سال کار کردم و بعد از ۲۰ سال به من گفتند اگر بخواهی می‌توانی تقاضای بازنشستگی کنی و من اقدام کردم. حدوداً سال ۱۳۷۳ بود که بازنشسته شدم و برای خودم آتلیه خصوصی راه انداختم و کار گرافیک می‌کردم. تقریباً ۱۸ سال، آتلیه داشتم.

📌 **زندگی ما بدون اینکه نقشه‌ای در کار باشد، پیش رفت. «آیدین آغداشلو» در مقاله‌ای نوشته بود ما نسل سرگشته‌ای بودیم که آنقدر سرمان به این طرف و آن طرف خورد تا راهمان را پیدا کردیم. برای من هم همین‌طور بود. هر چه پیش می‌آمد از زندگی می‌کردم.**

📌 **الآن من به سختی کار کسانی که با کامپیوتر کار می‌کنند را از هم تشخیص می‌دهم. در حالی که کار هنرمندان درجه یک دنیا را می‌توانید تشخیص دهید. هنرمندان مطرح دنیا گذاشته‌اند کامپیوتر بر افکارشان مسلط شود؛ یعنی سعی می‌کنند اول ایده‌پردازی کنند و بعد از کامپیوتر به عنوان ابزاری برای اجرا استفاده کنند.**

اواخر، کارم خیلی کم شد و بیشتر تمایل به نقاشی داشتم؛ من از بچگی به نقاشی علاقه داشتم. بعد از تعطیلی آتلیه، و قسم را برای نقاشی گذاشتم. مدت‌هاست نقاشی کار می‌کنم و لذتی هم که از نقاشی می‌برم، فوق‌العاده زیاد است. به درآمد آن فکر نمی‌کنم و به خاطر زندگی ساده‌ای که دارم، مشکلی ندارم. همسر و بچه‌هایم سال‌ها پیش در زمان جنگ رفتند سوئد و دیگر نخواستند که برگردند. یک پسر و یک دختر دارم؛ دخترم روزنامه‌نگار و خیلی کتاب‌خوان است؛ این ویژگی‌اش به خودم رفته است.

### 📌 چه چیزی شما را به سمت نقاشی، گرافیک و طراحی کشاند؟

از بچگی به نقاشی علاقه داشتم اما هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم نقاشی، حرفه من بشود. آن زمان اصلاً نقشه و برنامه‌ای برای آینده وجود نداشت؛ از هر شانس و موقعیتی که پیدا می‌شد باید استفاده می‌کردیم. خیلی موقعیت‌ها هم پیش آمد که از آن‌ها استفاده نکردیم. من نقاشی بلد بودم. در دبیرستان با آقای «علی‌اکبر عبدالرشیدی» و «سید یوسف جعفری» یک روزنامه دیواری در ابعاد ۱۰۰ در ۷۰ داشتیم و کار گرافیک آن را من انجام می‌دادم. عبدالرشیدی مطلب می‌نوشت و جعفری، سردبیر بود. زندگی ما بدون اینکه نقشه‌ای در کار باشد، پیش رفت. «آیدین آغداشلو» در مقاله‌ای نوشته بود ما نسل سرگشته‌ای بودیم که آن‌قدر سرمان به این طرف و آن طرف خورد تا راهمان را پیدا کردیم. برای من هم همین‌طور بود. هر چه پیش می‌آمد را زندگی می‌کردم. برای مثال، به ماجرای زندگی یکی از دوستانم اشاره می‌کنم که خالی از لطف نیست. یکی از دوستانم می‌گفت: «صبح بلند شدم بروم خیابان «زریسیف» در دانش‌سرای تربیت‌معلم، امتحان تربیت‌معلم بدهم، در مسیر داشتم از ستاد ارتش، طرف‌های میدان «باغ» سابق رد می‌شدم، دیدم یک‌جا صف کشیده‌اند؛ یک نفر از من پرسید کجا می‌روی؟ گفتم فلان‌جا می‌روم امتحان تربیت‌معلم بدهم. گفت: بیا اینجا امتحان افسری بده. من هم رفتم و شدم سرهنگ ارتش. صبح قصد داشتم معلم شوم، ظهر در امتحان افسری قبول شدم.» این دوست من در تمام زندگی‌اش سرهنگ ارتش بود. به همین راحتی زندگی‌اش تغییر کرد. برای من هم ورود به دانشکده، آشنایی با مرتضی ممیز و دوستی با او تا پایان عمر، از شانس‌هایی بود که زندگی‌ام را تغییر داد.

### 📌 نگاه شما به گرافیک چگونه است و چه تعریفی از آن دارید؟

این یک مطلب مفصل است. اول ببینیم گرافیک چه هست؟ چون اسم آن انگلیسی است، فکر می‌کنیم حتماً خاستگاه فرنگی داشته و هنر جدیدی است که وارد ایران شده؛ در حالی که این‌طور نیست. از زمانی که بشر اولیه یاد گرفت احساس و پیامش را منتقل کند، در واقع، کار گرافیک انجام



عکس: محمد مهدی ملک قاسمی

پوسترها را در قدیم بیشتر با نقاشی، طراحی می‌کردند. آن زمان، کالیگرافی یعنی استفاده از خط، اینقدر اهمیت نداشت. مدرن بودن گرافیک باعث شده بود نقاش‌ها از هر چیزی که حالت سنتی داشت فرار کنند. «قباد شیوا» اولین کسی بود که از خط استفاده کرد؛ برای طراحی پوستر جشن هنر شیراز در دهه ۵۰ که یکی از زیباترین پوسترهایی بود که ایشان طراحی کرد. به تدریج هنرمندان با هدف کشف گذشته و بازگشتن به فرهنگ کهن، نگاه به گذشته پیدا کردند. این اتفاق در نقاشی خیلی بیشتر بود. مکتب «سقاخانه» درست شد و هنرمندان به این نتیجه رسیدند که خودمان در گذشته همه چیز داشته‌ایم، فقط فراموش کرده‌ایم. اگر تکنیک سینما از غرب می‌آید، ما باید قصه خودمان را بگوییم، نه اینکه از آن‌ها تقلید کنیم. در گرافیک هم این تصور شکل گرفت، اما هنوز با تصویر کار می‌کردند. هنوز هم برخی پوسترها ترکیب خط و نقاشی است و کمتر فقط از خط بهره گرفته می‌شود. از وقتی هم کامپیوتر وارد شد، سرهم‌بندی کردن خیلی رواج پیدا کرد. پیش از آن، کار طراحی خیلی زمان می‌برد، بنابراین اول فکر می‌کردی اصلاً این کار را انجام بدهی و برایش وقت بگذاری یا نه و خیلی چیزها را ذهناً انتخاب یا رد می‌کردی؛ اما از وقتی کامپیوتر آمد، با یک کلیک، آنچه در ذهن داری را می‌گذاری، اگر خوشت نیامد، آن را برمی‌داری؛ طبیعتاً تصمیم‌گیری هم سخت شده چون امکانات گسترده است. آن زمان، دو، سه تا ایده به ذهن‌مان می‌رسید اما ایده‌پردازی خیلی مهم بود. امروزه فرم مهم است به فرم توجه می‌کنند. قدیم، هنرمند حتماً ایده داشت و برای پیاده‌سازی ایده‌ها الزاماً سراغ نقاشی و طراحی می‌رفتند؛ البته عکاسی هم بود ولی عکس را مخصوص پوستر می‌گرفتند. آن

می‌داده. مثلاً وقتی می‌خواست در مورد گوسفند صحبت کند، شکل آن را می‌کشید؛ وقتی می‌خواست بگوید سه گوسفند، سه تا گوسفند می‌کشید؛ این شروع گرافیک است؛ پیام رساندن. بعدها انسان یاد گرفت بنویسد و خط داشته باشد. گرافیک همین است. بعدها بشر یاد گرفت پیامش را علاوه بر اطرافیانش، به نسل‌های بعد هم انتقال دهد و نوشت. امروزه هم ۹۰ درصد گرافیک، حروف است. یک لحظه فکر کنید حروف نباشند، حتی با گوشی موبایل‌تان هم نمی‌توانید کار کنید. وقتی بشر یاد گرفت آواها را به علائم تبدیل کند و این علائم را به ترتیب، پشت هم قرار دهد و جمله بسازد و پیامش را به دیگران بفرستد، تمدن بشری شکل گرفت. آنچه ما به عنوان تمدن‌های اولیه می‌شناسیم، از زمانی است که بشر یاد گرفت علائمی بگذارد. دکتر یوسف مجیدزاده، براساس حفاری‌هایی که در جیرفت انجام داده، معتقد است تمدن جیرفت، قدیمی‌ترین تمدن بشری است؛ یعنی تمدن آرتا از تمدن بین‌النهرین هم کهن‌تر است. اگر این موضوع حقیقت داشته باشد، ما کرمانی‌ها اولین گرافیست‌های دنیا بوده‌ایم. تمام کتاب‌ها و نسخ خطی، در واقع گرافیک است. در تمام تابلوها، سردرها و در تمام اجناسی که خریداری می‌کنید، از گرافیک استفاده شده. خط یعنی گرافیک. نت‌های موسیقی و حروف قرآن، همه گرافیک است. ما ایرانی‌ها و کرمانی‌ها سهم عمده‌ای در تاریخ گرافیک داشته‌ایم.

◀ در پوسترها و روی جلد کتاب‌هایی که طراحی کرده‌اید، اغلب از نقاشی بهره برده‌اید؛ می‌توانیم بگوییم این سبک کار شماست؟



◆ دبیرستان پهلوی کرمان.

ایستاده از راست: علی اصغر یورنوروزی، علی خسروی، داریوش فرهنگ، مهدی ایرانمنش.

نشسته از راست: مهدی توحیدی، ایرج کهندل، یوسف سیدجعفری

از ظرفیت سالن‌های نمایشگاهی در تهران است؛ اما حتماً نمایشگاه برگزار خواهد شد.

#### ◀ در مواقعی که در زمینه شیوه طراحی و پرداختن به مفهوم موردنظر خود دچار مشکل می‌شوید، چه می‌کنید؟

ما از این نازها نداریم، بلند می‌شویم نقاشی می‌کنیم دیگر. اینطوری نیست که زمانی، حس و ایده نداشته باشم؛ شاید گاهی به خاطر سردرد یا یک مشکل بیرونی امکان نقاشی کشیدن نداشته باشم، اما اینطور نیست که حس و حال آن نباشد. هر زمان بخواهم می‌توانم بکشم. بعضی وقت‌ها به خودم می‌آیم و می‌بینم آفتاب سر زده و من هنوز دارم نقاشی می‌کشم؛ اینگونه مرا اسیر خودش کرده. اسارت خوبی هم هست، من ناراحت نیستم. می‌دانید جادوی رنگ چیست؟ شما وقتی موسیقی‌ای گوش می‌دهید که معنی خاصی ندارد، آن ملودی و صدا، احساسات شما را تحریک می‌کند و اتفاقی درون شما رخ می‌دهد که نمی‌دانید چیست؛ فقط صداست. رنگ هم همین کار را با نقاش می‌کند. رنگ، آدم را دگرگون می‌کند. می‌گویند ونگوگ دیوانه شده بود، اما به عقیده من مسحور رنگ‌ها بود.

#### ◀ شما جزو مشهورترین طراحان پرتره در ایران هستید و چهره بسیاری از هنرمندان و نام‌آوران را طراحی کرده‌اید؛ این کار را صرفاً از روی علاقه انجام می‌دهید یا به‌عنوان یک هنرمند، احساس وظیفه می‌کنید؟

این شعار است که بگویم احساس وظیفه کردم. البته احساس وظیفه نسبت به زندگی دارم، اینکه من هم باید یک کاری بکنم.

دوره به نظرم دوره درخشان گرافیک بود؛ الآن من به سختی کار کسانی که با کامپیوتر کار می‌کنند را از هم تشخیص می‌دهم. در حالی که کار هنرمندان درجه یک دنیا را می‌توانید تشخیص دهید. هنرمندان مطرح دنیا نگذاشته‌اند کامپیوتر بر افکارشان مسلط شود؛ یعنی سعی می‌کنند اول ایده‌پردازی کنند و بعد از کامپیوتر به‌عنوان ابزاری برای اجرا استفاده کنند.

من چون نقاشی بلد بودم، از آن برای طراحی‌ها استفاده کردم؛ اما گرافیک الزاماً این چیزها نیست. خیلی‌ها در روزنامه‌های بزرگ دنیا تمام عمرشان فقط صفحه‌بندی می‌کنند.

#### ◀ چه شد که ایده مجموعه «روایهای قرنطینه» و «زنان خیاگر» به ذهن تان رسید؟ یکی از این آثار هم در حراج تهران به فروش رسید؛ چه تعداد اثر در قالب این مجموعه کار کرده‌اید؟

اینکه اسمش را گذاشتم «روایهای قرنطینه»، به خاطر این بود که با شیوع کووید ۱۹ مجبور به قرنطینه در خانه‌ها شدیم و گفتند تا می‌توانید از خانه بیرون نیایید. دوره سختی بود و هنوز هم تا حدودی هست. نقاشی را به‌عنوان رویا دیدم؛ فضایی که با آن بتوانم از واقعیت تلخی که در جریان بود، فرار کنم. خیلی از دوستانم را در این دوران و بر اثر کرونا از دست دادم و بسیار تلخ بود. من که باید در خانه می‌ماندم، پس بیشتر نقاشی کردم و اسم نقاشی‌های این دورانم را گذاشتم «روایهای قرنطینه» که معمولاً زنان نوازنده هستند. تعداد آثار این مجموعه حدود صد اثر شده.

#### ◀ نمایشگاهی هم برای این مجموعه برپا شده؟

چند اثر از این مجموعه در یکی، دو حراج و از طریق دوستانم به فروش رفته. البته نمایشگاه‌ها به‌تازگی مجدداً راه افتاده. تعداد آثار این مجموعه خیلی زیاد است و فضایی که نیاز دارند، بیش

◀ در مورد  
 طراحی پرتره  
 بزرگان هنرو  
 فرهنگ، معتقدم  
 من هم یک  
 به‌هکاری نسبت  
 به جامعه دارم؛  
 زندگی من را  
 همین هنرمندان  
 زیبا کردند؛  
 همین آدم‌هایی  
 که شعر گفتند،  
 سینما و تئاتر  
 کار کردند و  
 نقاشی کشیدند.

آن‌ها با کارشان  
 زندگی را برای  
 من قابل تحمل  
 و دلپذیر کردند.  
 من مدیون  
 هنرمندان  
 هستم.





◆ دبیرستان پهلوی کرمان

از راست: علی اصغر پورنوروزی، داریوش فرهنگ، علی خسروی، مهدی ایرانمنش

در همین حدی که بر در و دیوار می بینم، باید بگویم وضعیت غم انگیز است. کرمانی ها اغلب از تهرانی ها تقلید می کنند. آن هم نه از کار افراد حرفه ای، از کارهای سطح متوسط. فکر می کنند هر چه آن ها کار کردند، درست است. تهرانی ها هم کار هنرمندان متوسط جهان را می بینند و تقلید می کنند؛ در حالی که خود گرافیست های خارج از کشور می گویند ما ۹۰ درصد کارمان برای تجارت و بازار است و ۱۰ درصد برای دل خودمان است. اغلب باید مطابق سلیقه سفارش دهنده کار کنند. مشکل این است که ما دیگر اساتید و معلمانی همچون ممیز نداریم؛ آن ها آدم های خاصی بودند که کارهای اصلی انجام دادند و آموزش های نخبه ها را به کشور ما آوردند و ارائه کردند. یک گرافیست فرانسوی به ایران آمده بود و در خانه هنرمندان تهران سخنرانی داشت. من شیفته گرافیک فرانسه شدم، اما دیدم اینطوری نمی شود. ما که نباید هر کاری در فرانسه انجام می شود را تقلید کنیم. من معتقدم هر کسی باید قصه خودش را بگوید. ابزار و شیوه یادگیری مهم است ما باید از اساتید بزرگ یاد بگیریم و در نهایت کار خودمان را انجام دهیم؛ تقلید نباید باشد.

◀ در آن زمان، اغلب طراحان علاوه بر کار در آتلیه شخصی خود و گرفتن سفارشات، در یک اداره یا وزارتخانه استخدام بودند؛ اما در شرایط اقتصادی فعلی و اینکه امکان چنین فرصت های شغلی برای هنرمندان وجود ندارد، هنرمندان چگونه می توانند هم کار هنری خود را انجام دهند و هم در معیشت خود دچار مشکل نشوند؟

مشکلات جامعه ما فقط مربوط به هنرمندان نیست. همه گرفتاریم و مشکل داریم. راه حل هم اگر باشد برای همه است. اگر مملکت رونق اقتصادی داشته باشد و اداره مملکت دست افراد دانا

بابت این کار، حقوق بگیر جایی نبودم؛ هیچ پولی از این پوسترها درنیاوردم. خودم خواستم انجام دهم و هیچ منتهی هم ندارم. الآن کار آماده است و همین الآن می توان آن را کتاب یا پوستر کرد؛ اما شروعش برای سود شخصی و مادی نبوده. کاری بوده که دلم می خواسته، معتقدم من هم یک بدهکاری نسبت به جامعه دارم؛ وقتی کشاورز دارد گندم می کارد و نان من را می دهد، وقتی من انواع امتیازات را از جامعه می گیرم، نمی توانم بنشینم در و دیوار را نگاه کنم. من هم باید هر کار در توانم هست برای جامعه انجام دهم. توانایی های من هم این ها بوده. زندگی من را همین هنرمندان زیبا کردند همین آدم هایی که شعر گفتند، سینما و تئاتر کار کردند و نقاشی کشیدند. آن ها با کارشان زندگی را برای من قابل تحمل و دلپذیر کردند. من مدیون هنرمندان هستم.

◀ در مورد وضعیت فعلی آموزش های آکادمیک گرافیک در کشور چه نظری دارید؟ در مورد آموزش های آزاد و خصوصی چگونه؟ شما در مقاله ای در مورد استاد ممیز، به ویژگی ایشان در تربیت شاگردان به گونه ای که بتوانند کار عملی متناسب با بازار کار یاد بگیرند و هزینه زندگی شان را از کار گرافیک به دست آورند، اشاره کرده اید؛ در حال حاضر چقدر در تدریس به این مسئله توجه می شود؟

ما من شیفته گرافیک فرانسه شدم، اما دیدم این طوری نمی شود. ما که نباید هر کاری در فرانسه انجام می شود را تقلید کنیم. معتقدم هر کسی باید قصه خودش را بگوید. ابزار و شیوه یادگیری مهم است ما باید از اساتید بزرگ یاد بگیریم و در نهایت کار خودمان را انجام دهیم؛ تقلید نباید باشد.

بسیاری از افراد، گرافیک را نه یک هنر که یک فن می دانند. گرافیک، شامل توانایی هایی برای انتقال پیام و معرفی یک کالا، فیلم یا تئاتر و ... به مردم است. حالا اگر من هنری هم داشته باشم و در کارم از آن استفاده کنم، موفق ترم. تفاوت گرافیک تبلیغاتی و فرهنگی هم در نهایت همین است. آقای ممیز در دوره خودش برای اینکه بازار، تقاضای گرافیست های دوره دیده و تحصیل کرده را داشت، به چه ها می گفت شما باید آماده باشید وارد مطبوعات یا شرکت های تبلیغاتی شوید و زندگی تان از این راه تأمین شود.

در مورد اینکه فضای آموزش گرافیک ایران، امروز به چه شکل است؟ من صلاحیت اظهار نظر راجع به این موضوع را ندارم، چون به آن اشراف ندارم؛ اما



و متخصص باشد، مشکلات حل می‌شود. آن زمان هم مشکلاتی بوده. بسیاری از هنرمندان، مشکلات خود را داشتند. کار هنری اغلب پول و ثروت چندانی ندارد، مگر اینکه به جاهای بالایی برسید و کار شما دیده و مطرح بشود و از آن به بعد، رونق بگیرد. نمی‌شود انتظار داشت یک هنرمند جوان را روی دست ببرند و قدر کارش را بدانند. اینکه یک نفر یک باره معروف و ثروتمند شود به ندرت اتفاق می‌افتد. باید زحمت بکشند و به اصطلاح خاک صحنه بخورند. گرافیک و نقاشی هم همین‌طور است. خیلی طول می‌کشد که یک هنرمند تجسمی به جایی برسد که همه نیاز مالی‌اش رفع شود؛ یا باید در جایی استخدام شود و حقوق بگیر جایی باشد یا خودش به صورت شخصی کار کند و آتلیه شخصی داشته باشد؛ اما مهم‌ترین نکته این است که جامعه باید ثروتمند باشد و رفاه نسبی در جامعه باشد تا افراد بتوانند برای موضوعات هنری هزینه کنند. وقتی مردم در تأمین ضروریات خود مستأصل هستند، نمی‌توان انتظار رونق در جامعه هنری را داشت. در خارج از کشور هم همین‌طور است؛ هر کسی باید خودش گلیم خود را از آب بکشد. نمی‌آیند سر ماه حقوق بدهند و بگویند لطف می‌کنید نقاشی می‌کشید!

#### ◀ فضای فعلی طراحی و گرافیک در کرمان را چطور می‌بینید؟

چون من اینجا زندگی نمی‌کنم، به جزئیات قضیه اشراف ندارم اما در حدی که در سطح شهر، روی بیلبوردها، کتاب‌ها و مجلات می‌بینم، همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، فکر می‌کنم گرافیک‌های کرمانی به جز چند نفر که کارهای خیلی خوبی دارند، اغلب از هنرمندان سطح متوسط تهران تقلید می‌کنند و فکر می‌کنند هر کاری که آن‌ها انجام دهند، درست است. البته تهرانی‌ها هم کار هنرمندان متوسط جهان را می‌بینند و تقلید می‌کنند.

#### ◀ طراحی و گرافیک از دید شما چقدر به هم وابسته هستند؟ آیا کسی که طراحی نمی‌داند، می‌تواند گرافیکست خوبی شود؟

#### ◀ خیلی طول می‌کشد که یک هنرمند تجسمی به جایی برسد که همه نیاز مالی‌اش رفع شود؛ یا باید در جایی استخدام شود و حقوق بگیر جایی باشد یا خودش به صورت شخصی کار کند و آتلیه شخصی داشته باشد؛ اما مهم‌ترین نکته این است که جامعه باید ثروتمند باشد و رفاه نسبی در جامعه باشد تا افراد بتوانند برای موضوعات هنری هزینه کنند. وقتی مردم در تأمین ضروریات خود مستأصل هستند، نمی‌توان انتظار رونق در جامعه هنری را داشت.

من حکم صادر نمی‌کنم، ولی مثل این می‌ماند که یک ورزشکار ابتدا باید آمادگی جسمانی لازم را داشته باشد. یک هنرمندی که کارش فقط صفحه‌بندی است، اگر طراحی هم بلد باشد، بدون شک در نوع نگاهش به صفحه‌بندی اثر می‌گذارد و هنرمند بهتری خواهد بود. در نقاشی هم به نظر من، خیلی هنرمندان آبستره کار می‌کنند، رنگ می‌پاشند و می‌تراشند و می‌خراشند و این‌ها؛ ولی وقتی آن‌هایی که طراحی بلدند، کار آبستره انجام می‌دهند، تفاوتش مشخص است و می‌شود فهمید این شخص دوره طراحی آکادمیک دیده که این‌طور می‌کشد؛ اما برخی هنرمندان هم معتقدند هنر ذاتی است و دانشگاه، هنرمند را از راه درست منحرف می‌کند و چیزهایی را به او یاد می‌دهد که باعث می‌شود همه شبیه هم کار کنند. نظرات گوناگونی راجع به نقاشی و هنر وجود داشته و همچنان وجود دارد؛ اما من معتقدم طراحی کردن، در واقع گرم کردن ذهن و دست است.

◀ نظر شما این است که باید ترکیب همه این‌ها باشد؛

#### ◀ نظر شما قائل به تقسیم‌بندی رایج گرافیک هنری و گرافیک بازاری هستید؟ ارتباط تبلیغات و گرافیک به‌ویژه تبلیغات محیطی را تا چه اندازه می‌بینید؟ در حال حاضر، جایگاه گرافیک در تبلیغات را در کشورمان چطور می‌بینید؟

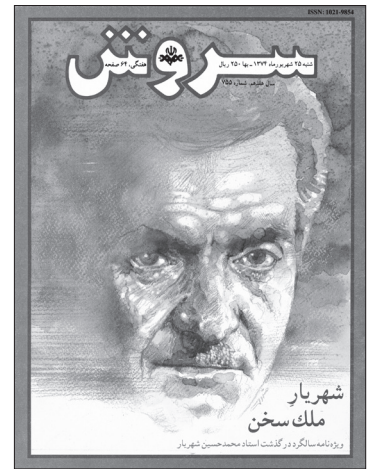
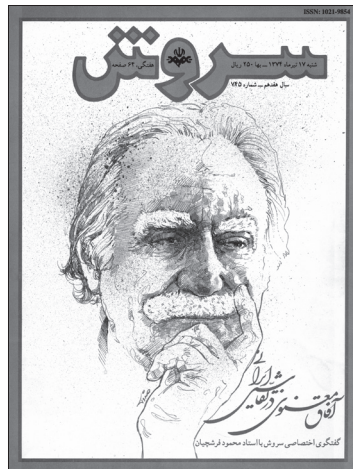
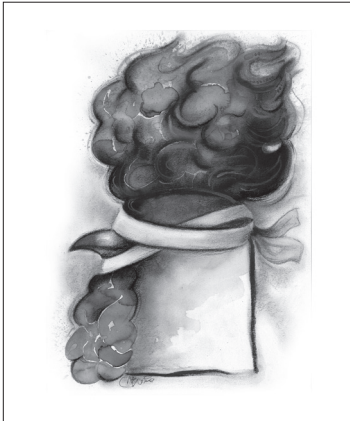
بله؛ طراحی با استفاده از حروف و تصویر. برای طراحی جلد کتاب، مجله یا پوستر، استفاده از تصویر خیلی مفید است. به نظرم کسانی که در هنرهای تجسمی فعالیت دارند، اگر یک دوره طراحی زیر نظر اساتید خوب، آموزش ببینند، خیلی برایشان مفید خواهد بود، حتی اگر بعداً نیازی به آن نداشته باشند.

#### ◀ پاسخ به این سؤال نیاز به پژوهش دارد؛ اما من معدل ذهنی خودم را می‌گویم؛ من گرافیک هنری را گرافیک فرهنگی می‌نامم؛ بعضی هنرمندان اصلاً گرافیک را هنر نمی‌دانند و معتقدند یک فن است که دانش خاص خود را دارد. خیلی از هنرمندان در هر دو زمینه کار می‌کنند؛ یعنی هم در زمینه گرافیک فرهنگی از قبیل طراحی جلد مجله و کتاب و پوستر کار می‌کنند و هم کار تبلیغاتی برای برندها و محصولات مختلف انجام می‌دهند. این آدم یک نفر است. ذهن و دانشش یکی است، فقط کارهای مختلفی انجام می‌دهد. نمی‌توان خط مشخصی بین گرافیک هنری و تجاری کشید. گرافیک تجاری مشکلی ندارد، اما گرافیک بازاری ارزشی ندارد و بحث غم‌انگیزی است. در جامعه خودمان بیشتر همان گرافیک تجاری است و خوشبختانه گرافیک مبتذل بازاری رایج نیست.

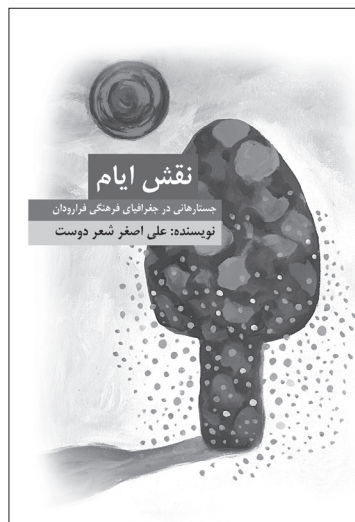
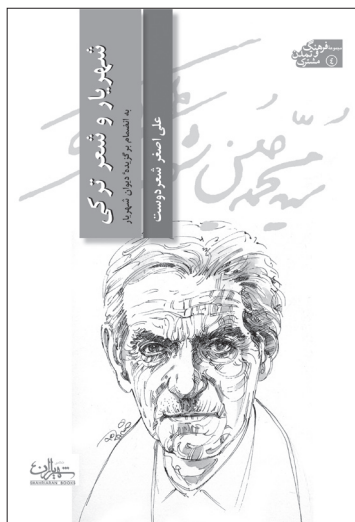
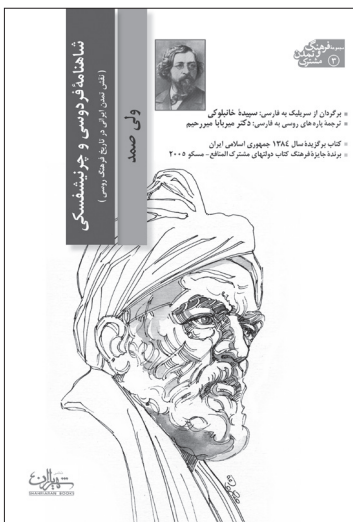
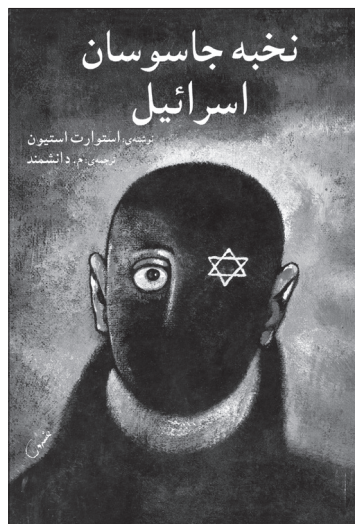
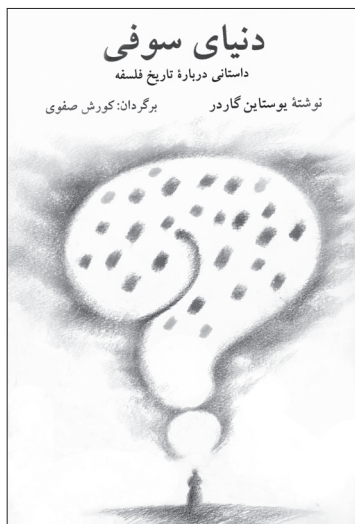
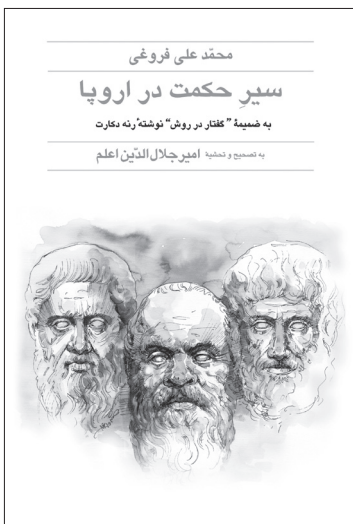
گزیده‌ای از آثار استاد «علی خسروی»

سروتنی      لیل      مکتب

میر      فرزانه      انتشارات کتاب









هنرهای تجسمی

۱۰۳

شماره ۵۸  
خرداد و تیر ۱۴۰۱

**2nd International Urban Film Festival**  
Tehran, 16-19 Dec. 2006

# شهر

**دومین جشنواره بین المللی فیلم شهر**  
تهران ۲۵ - ۲۸ آذر ۱۳۸۵

[www.urbanfilmfest.org](http://www.urbanfilmfest.org)

گروه تئاتر پادشاه

## داستانی نه تازه

نویسنده: مهدی هاشمی  
طراح و کارگردان: داریوش فرحنگ

تهیه کننده: اداره برنامه های تئاتر وزارت فرهنگ و هنر  
مدیریت: بخش تئاتر و سینمای آموزشکی دانشگاه تهران

تولید: گروه تئاتر پادشاه، تهران، خرداد ۱۳۸۵

شیروان نجفیان

## کوکب تمار

از: استاد احمد عباد

تئاتر سوره

## به کجا می رویم / هنرین سبابا؟

آهنگساز و سرپرست گروه پرویز مشکاتیان  
با صدای شهرام ناظری

گروه عارف  
اجرای زمستان ۱۳۸۸، تهران



دومین جشنواره  
بین المللی فیلم شهر  
۲۰۰۶ - ۱۶ تا ۱۹ دسامبر  
2nd International  
Urban Film Festival  
Tehran, 16-19 Dec. 2006

www.urbanfilmfest.org

## مسافران

ساخته بهرام بیضانی

مژده شمساتی، جمیله شیخی، هاروستا، فاطمه معتمدآریا، مجریه بیات، نیکو خرمند، فرخ لقا هوشمند، مجید مظفری، جمشید اسماعیل خانی، آتیلا پسیانی، عنایت بخشی، هرمز هدایت، جهانگیر فروهر، علی اصغر گرمسیری، حمید امجد، دینه کرگانی، بهرام بهرام بیضانی، مهرداد، بهرام بیضانی، عباس شیخزاده، خسرو خسروی، مجید رودانی، میرمهرداد، محمود افغانی، مهرداد، اراج و امین فر، سیدی پاک بیات، بخش از خانه فیلم ایران

Rakhshan  
Banietemad  
Documentaries

رخشان بنی اعتماد  
مردم روزگار استند

www.urbanfilmfest.org

Farewell to the Master

Morteza Momayez  
1936-2005

تفویض  
۱۳۸۴ - ۱۳۱۵

شهر و استانه نای دیوار بزرگ شهر

www.urbanfilmfest.org

# نگارگاه

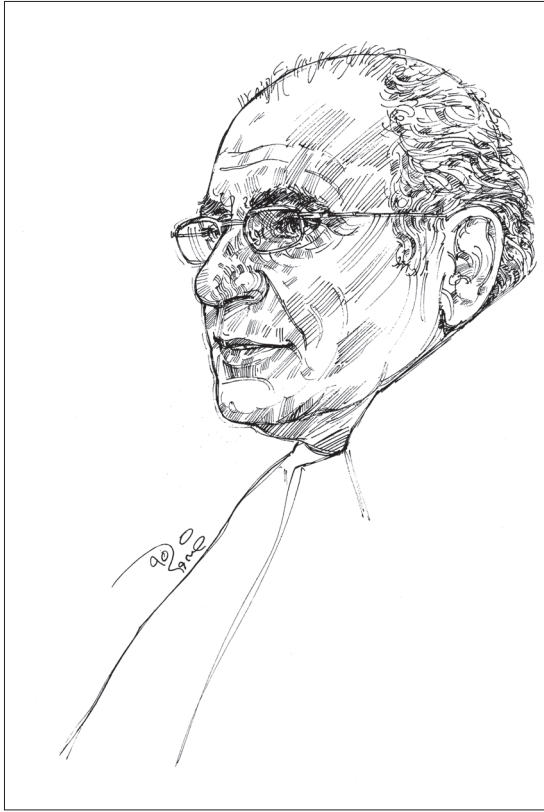
نویسنده فیلمنامه و کارگردان:  
کیومرث پوراحمد

کارگردان: جهانگیر الماسی  
علیرضا خمسه  
محمد پرسوزیان، مهوش افشارپناه  
اسماعیل داوودفر، فرهاد حمیدی  
کارگردان نیویورک: کورش سیزاندام، مسعودزاد  
سولماز صبا، سحرانوش مستند، محمود سمکلباشی، بهمنی بنی، ناصر چشمه‌آذر  
مدیر هنرهای بصری: فرهاد صبا، تهیه کننده: فرهاد نور

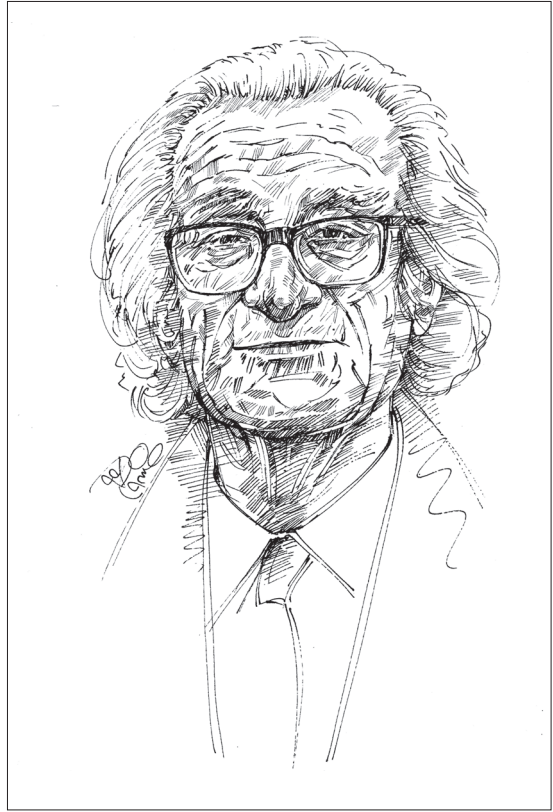
همایش بین المللی بزرگداشت هزارمین سال  
تولد حکیم خسرو ناصرخسرو قبادیانی

۱۷۱۵ تا ۱۷۹۲ میلادی / ۱۰۹۲ تا ۱۱۷۱ هجری

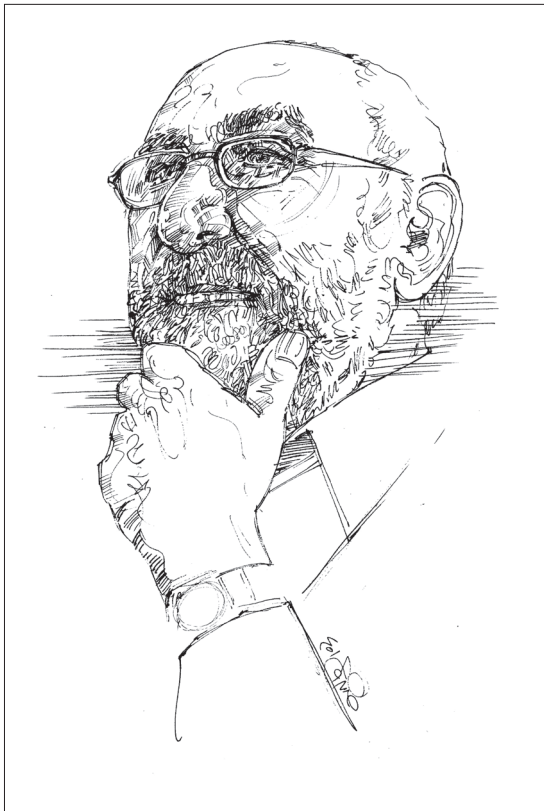
The International Congress  
on the Occasion of Nasser Khosrow  
Millennium



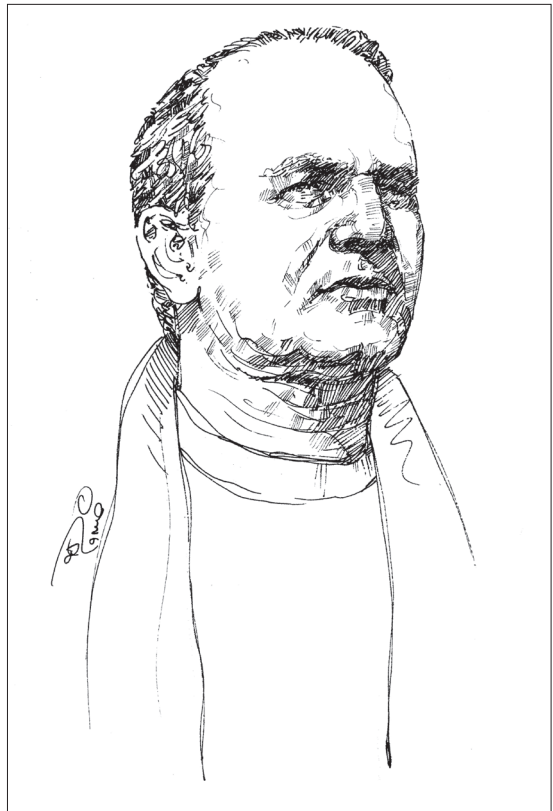
◆ هوشنگ مرادی کرمانی . نویسنده



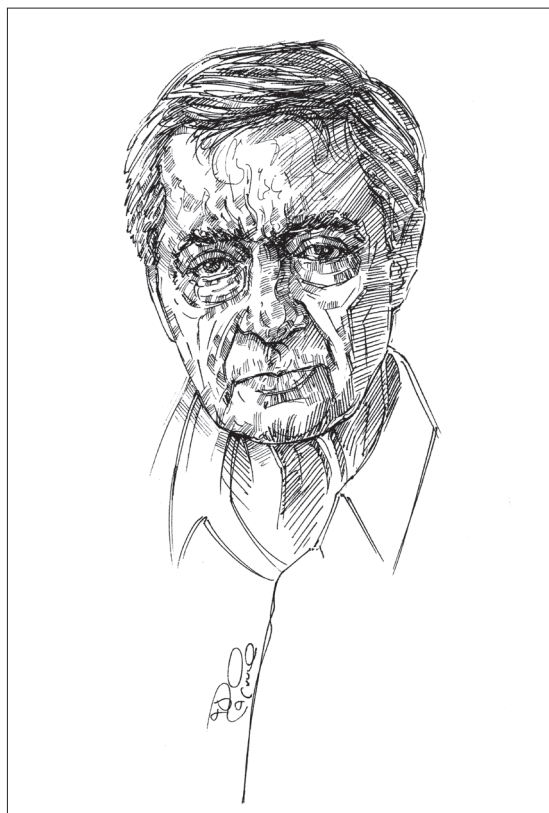
◆ مرحوم سید جلال طیب . شاعر، نویسنده



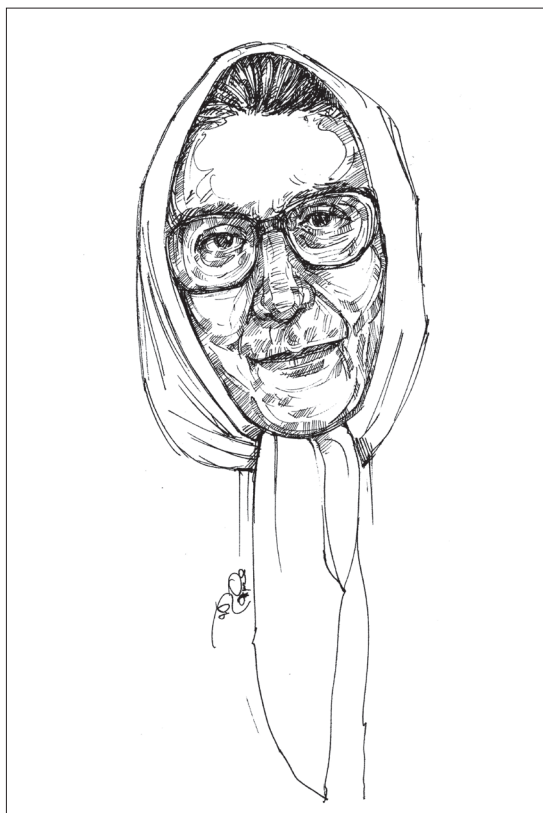
◆ مرحوم همایون صنعتی زاده . کارآفرین، نویسنده، مترجم



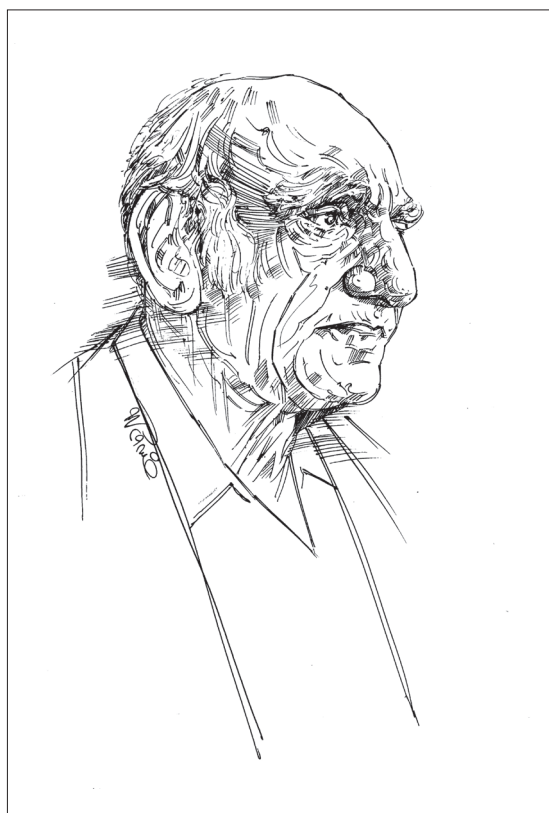
◆ مرحوم ایرج بسطامی . خواننده



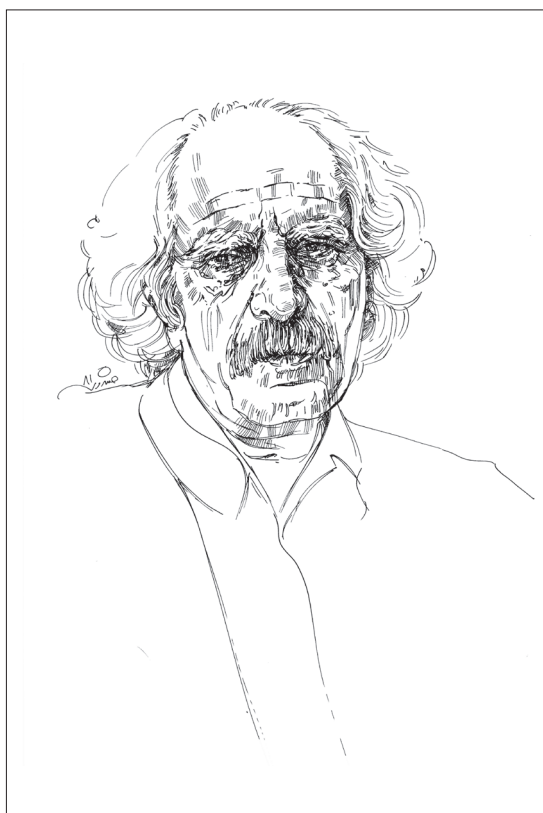
◆ احمد رضا احمدی . شاعر



◆ مرحوم روح انگیز سامی نژاد . بازیگر

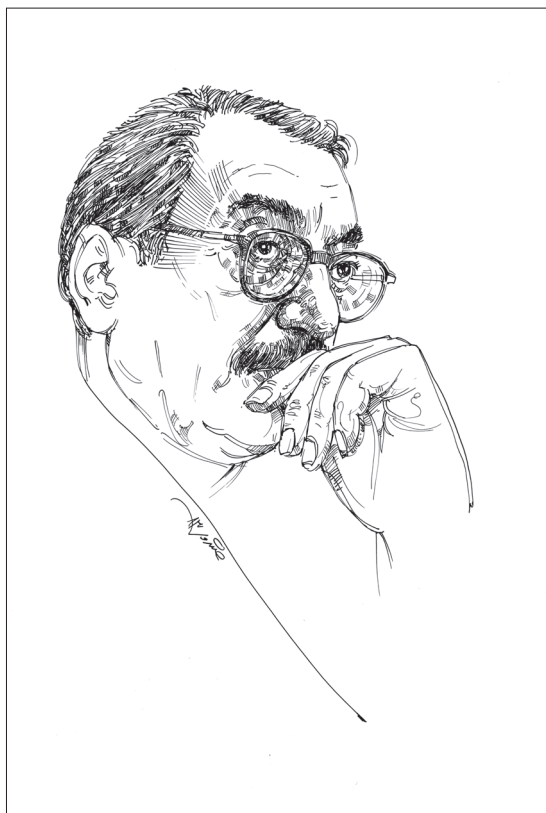


◆ مرحوم محمد ابراهیم باستانی پاریزی . مورخ



◆ مرحوم محمود روح الامینی . مردم شناس

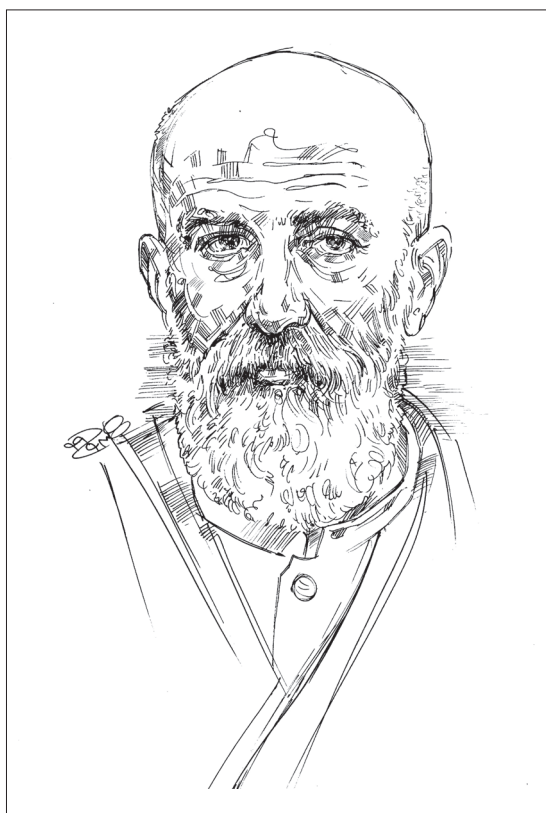




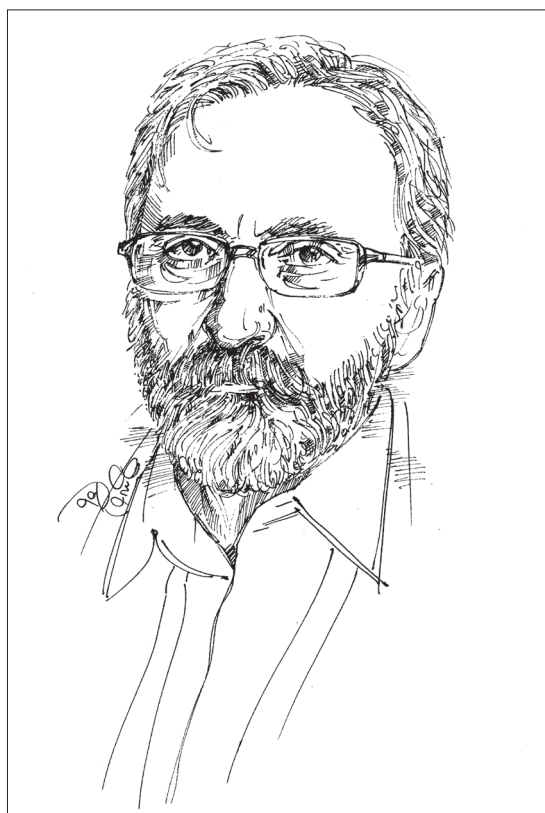
♦ مرحوم بهمن جلالی . عکاس



♦ مرحوم مریم میرزاخانی . ریاضیدان

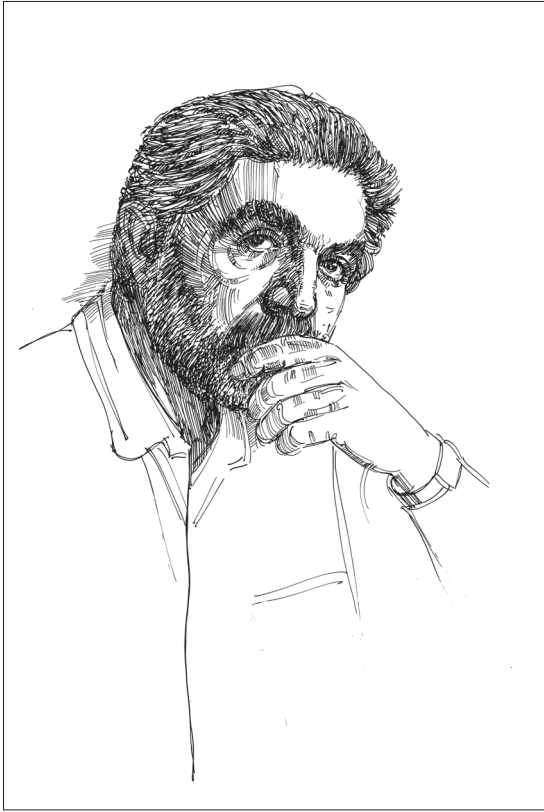


♦ رضا عابدینی . طراح گرافیک

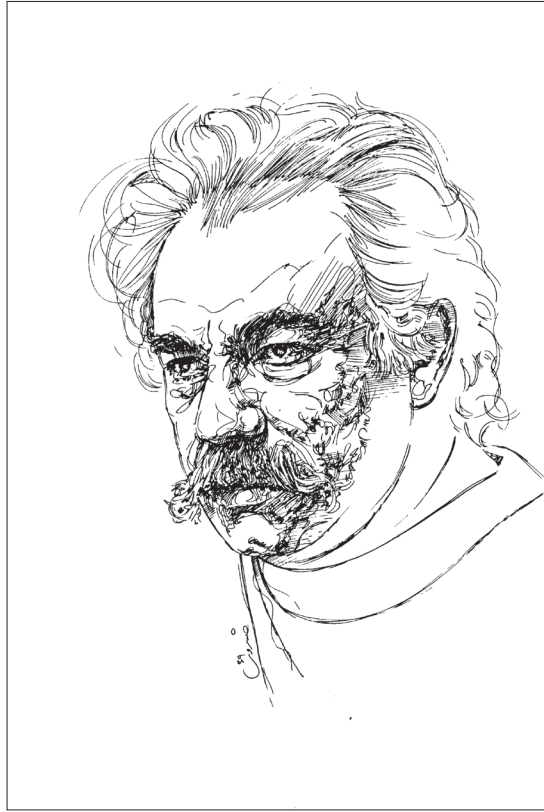


♦ محمد علی بنی اسدی . تصویرگر

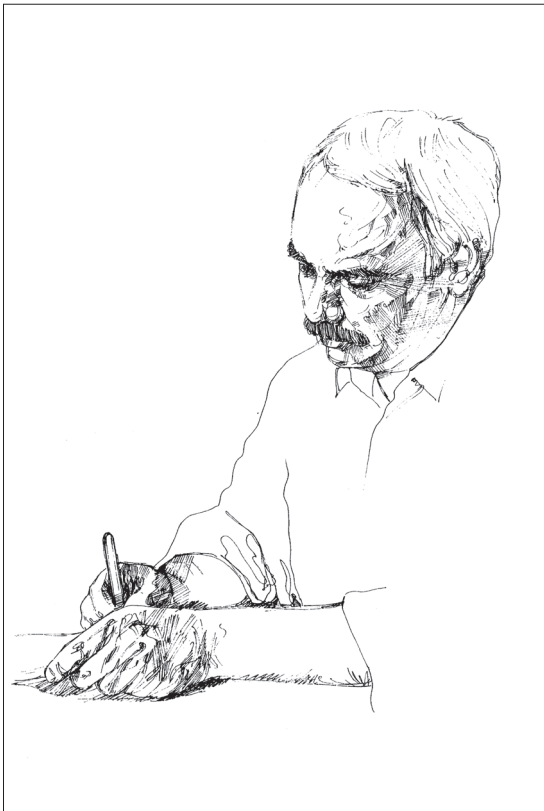




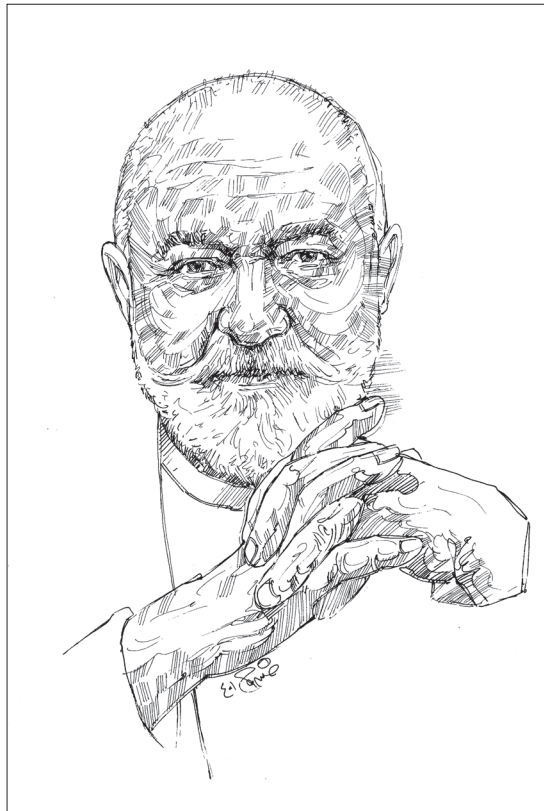
◆ مرحوم کاوہ گلستان . عکاس



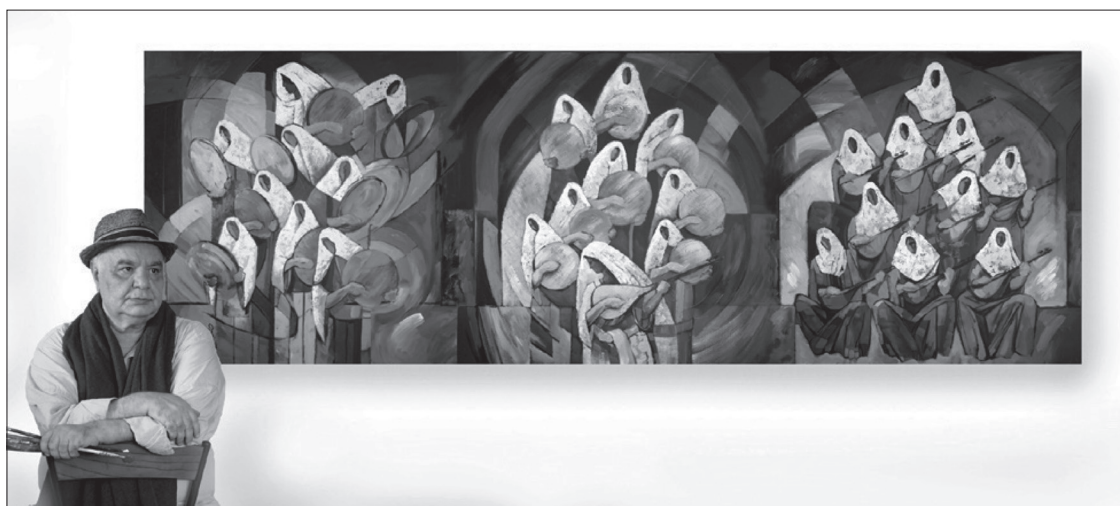
◆ مرحوم مرتضی ممیز. طراح گرافیک



◆ علی خسروی. طراح گرافیک



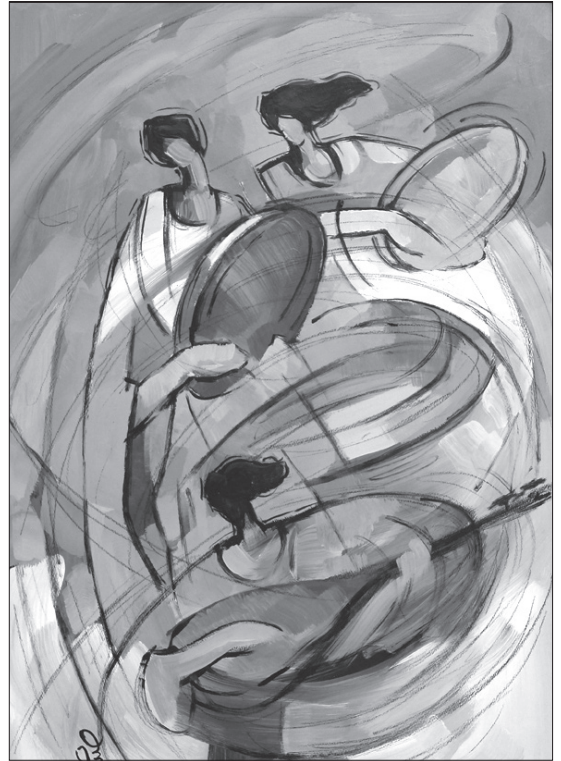
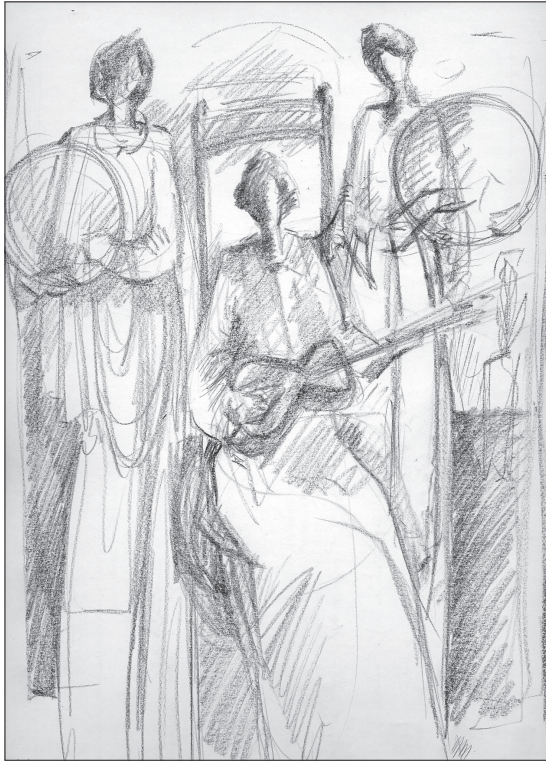
◆ سیدمحمد احصایی. طراح گرافیک











دوستی شصت‌ساله با «علی خسروی»

# خسروی یک هنر



◆ مسابقات روزنامه‌نگاری دبیرستان‌های کرمان، سال ۱۳۴۴

از راست علی‌اکبر عبدالرشیدی، جواد خداپرست، یوسف سیدجعفری، علی خسروی.

دارید، سخت است چون به اندازه همه این سال‌ها، شناخت و خاطره وجود دارد.

در مورد شخصیت علی خسروی، آنچه می‌گویم فارغ از هرگونه مدافعه و مبالغه است. ایشان یک انسان بسیار خوب است و ویژگی‌های انسانی والایی دارد؛ خصلت‌های بارزی در او وجود دارد و کسانی که ایشان را می‌شناسند تأیید می‌کنند؛ از جمله اینکه ایشان بسیار مهربان و رقیق‌القلب هستند و این مهربانی همیشه در زندگی‌شان جاری بوده. من هرگز علی خسروی را نامهربان، کینه‌توز، بدزبان و حسود ندیدم. او همیشه از دیگر هنرمندان کشور به نیکی یاد می‌کند؛ هیچ‌وقت نقد را با کاستن از ارزش هنر دیگر هنرمندان مخلوط نکرده



علی‌اکبر عبدالرشیدی

ژورنالیست

## یادداشت

◀ من این افتخار را دارم که قریب به ۶۰ سال با «علی خسروی» دوست هستم. در برخی مناسبت‌ها با یکدیگر همکاری هم داشته‌ایم که برای من مایه افتخار و مباهات است. صحبت کردن در مورد کسی که شش دهه با او ارتباط



# رمنند بالفطره است

ابتدا هنر گرافیک توأم با نقاشی بود و الآن ۹۰ درصد آن‌ها نقاشی است که علاقه اصلی علی خسروی بوده است. آقای خسروی از هنرمندان برجسته ایران و از برجسته‌ترین هنرمندان کرمانی است، منتها به خاطر تواضع و فروتنی فراوان و ذاتی که دارد، چندان در موردشان شناخت عمومی حاصل نشده و این نقصی است که من متوجه جامعه هنری و رسانه‌ای کرمان می‌دانم. خوشحالم که این بار یکی از مجله‌های خوب کرمانی به این نکته توجه کرده است. این تواضعی که ایشان دارند، یک عارضه‌ای است که در همه کرمانی‌ها و به‌ویژه هنرمندان و نخبگان کرمانی وجود دارد. متأسفانه همین باعث شده جایگاه واقعی ایشان مغفول واقع شود. آقای خسروی علاوه بر کار نقاشی و گرافیک، هنرشناس هم هست و از ویژگی‌های بارز او شناخت عمیقی است که از سینما دارد، چون از شیفتگان سینما به‌خصوص سینمای نئورئالیسم است که کارشناس این حوزه بوده و شناخت عمیقی در این زمینه دارد. در کنار آثار بسیار متنوع و زیادی که نتیجه پرکاری هنری علی خسروی بوده، به دو مجموعه اثر از ایشان می‌توانم اشاره کنم؛ یکی از این مجموعه آثار به چاپ رسیده و دیگری در دست چاپ است. هر دوی آن‌ها نقاشی‌های پرتیره‌ای است که به سبک و شیوه خاص آقای خسروی کشیده شده است. آنچه من از این مجموعه‌ها و پرتیره‌ها فهمیدم و می‌توانم بیان کنم، توجه ایشان به مشاهیر است که بازگوکننده توجه او به تاریخ و جامعه پیرامونش است. خسروی در این آثار، موسیقی‌دانان،

من هرگز  
علی خسروی  
رانامهریان،  
کینه‌توز، بدزبان  
و حسود ندیدم.  
او همیشه از  
دیگر هنرمندان  
کشور به نیکی  
یاد می‌کند؛  
هیچ وقت نقد  
رابا کاستن  
از ارزش هنر  
دیگر هنرمندان  
مخلوط نکرده و  
برای هنرمندان  
در همه  
عرصه‌ها احترام  
قائل است.

برای همه هنرمندان در همه عرصه‌ها احترام قائل است. من هیچ وقت دشمنی و خشونت از ایشان ندیدم. در دوستی، یاری است یاور، شنوا و همراه با سعه صدر. شنوا از این بابت که اگر شما ساعت‌ها برای ایشان درد دل کنید، حتماً صحبت شما را گوش می‌کند و می‌توانید اطمینان داشته باشید که این صحبت‌ها در حافظه قوی او باقی می‌ماند و در سال‌های بعد هم آن را به یاد می‌آورد. آقای خسروی در کار هنری اش سخاوت عجیبی دارد و در بخشش آثار هنری خود به دیگران و آموختن هنرش به دیگران سخاوتمند است.

در مورد وجه هنری علی خسروی، نمی‌توانم زیاد اظهار نظر کنم چون با اینکه کمی با هنر آشنا هستم، اما منتقد هنری نیستم. آنچه می‌توانم بگویم این است که خسروی یک هنرمند بالفطره است؛ ایشان، قبل از اینکه در دانشکده و کلاس‌های هنری تحت آموزش هنر قرار بگیرد، با تسلط کامل، خلاقیت‌های بالفطره‌ای را که در وجودش بود، متجلی می‌کرد. یادم هست گاهی در ساعات تفریح با یک تکه گچ روی تخته کلاس، نقش‌هایی می‌کشید که موجب حیرت همکلاسی‌ها و حتی معلم‌هایی می‌شد که وارد کلاس می‌شدند. بعدها او با یک مداد و کاغذ به خلاقیت‌های درخشانی دست می‌زد که برای همه ما حیرت‌انگیز بود. اغلب کسانی که هم‌کلاس و دوست علی خسروی بودند، سعی می‌کردند یکی از آثار او را داشته باشند. خود من، آن دوران از ایشان خواهش کردم تعداد زیادی طرح پرتیره از پدر بزرگ، پدر، مادر، دایی و خودم برایم بکشند؛ آقای خسروی هم که علاقه عجیبی به کشیدن پرتیره داشت، لطف کرد و این تصاویر را با مداد کنته برایم کشید. این بالفطره بودن هنرمندی ایشان موجب شد در زمانی که ما هیچ‌کدام نمی‌توانستیم مسیر زندگی، تحصیل و حرفه و شغل خود را انتخاب کنیم، آقای خسروی در مسیر دلخواهش که نقاشی و گرافیک بود، پیش برود. ایشان در حوزه هنر در شاخه فوتورئالیسم به خلاقیت و مقام بالایی رسید. در حوزه گرافیک، علی خسروی در دوره دانشجویی توسط مرحوم «مرتضی ممیز» که از ایشان به‌عنوان بزرگ‌تر هنر گرافیک در ایران یاد می‌شود، انتخاب شد و سال‌ها در دفتر ایشان همکاری داشت و از کار کردن با ممیز که افتخاری برای گرافیست‌ها بود، بهره‌ها برد. این دو نکته، یعنی خلاقیت هنری ذاتی خسروی و آموزه‌هایی که در قالب همکاری با ممیز به دست آورد، به دستیابی ایشان به جایگاه‌های بالاتر در هنر کمک کرد. کارهای علی خسروی



نویسندگان، شاعران و هنرمندان در عرصه‌های مختلف و از جمله زنان برجسته تاریخ ایران را صورت‌گری کرده که برخی از آن‌ها در مجله‌ها و کتاب‌های مختلف به کار رفته است. این مجموعه از آثار آقای خسروی، علاوه بر اینکه بازگوکننده جایگاه هنری ایشان است، نشان می‌دهد که او به چه کسانی علاقه دارد.

آقای خسروی به‌واقع عاشق کرمان و تاریخ و دارایی‌های آن است. هرگاه کم‌ترین فرصتی پیدا کند، به کرمان می‌آید و حتماً در محله‌های قدیمی که برای همه ما سرشار از نوستالژی است، گشتی می‌زند. من دیده‌ام که آقای خسروی وقتی به این محله‌ها می‌آید، چگونه هیجان‌زده می‌شود.

علی خسروی، دوستان بسیار بزرگ و مطرحی در عرصه‌های هنر، ادبیات، فرهنگ و تاریخ دارد. دوستی با هر یک از این افراد می‌تواند مایه مباهات هر آدمی باشد؛ اما ایشان به دلیل تواضعی که دارد، خیلی به این دوستی‌ها دامن نمی‌زند. هرچند این دوستی‌ها به عمق بخشیدن به شناخت ایشان از جامعه خیلی کمک کرده است.

از طرف دیگر، علی خسروی بسیار اهل مطالعه است، مطالعه بسیار عمیق با حافظه‌ای دقیق که نتیجه مطالعات در حافظه‌اش می‌ماند و زنجیره‌ای از تجربه، درک و شناخت را در ایشان ایجاد می‌کند. خسروی را یک هنرمند باسواد، اهل مطالعه و مسئول می‌دانم که در چهارچوب مسئولیتش، کار هنری می‌کند. اینجا گله‌ای هم از نهادهای هنری در کرمان دارم. گمان می‌کنم آن چنان که باید از هنرمندان و بزرگانی مثل ایشان، تجلیل به عمل نیامده است. جایگاه علی خسروی بسیار رفیع است؛ او مایه فخر ما و هنرمندان و همه کرمانی‌هاست؛ ما نباید به دلیل تواضع ایشان، جایگاه هنری و خدمات‌شان را نادیده بگیریم. تعداد بزرگانی همچون علی خسروی در کرمان، اندک است و امیدوارم بیش از پیش به آن‌ها توجه شود.

در دوران دبیرستان که در دبیرستان پهلوی کرمان درس می‌خواندیم، در ساعات بیکاری، سرگرم نقاشی بود و برای دوستانی که از او می‌خواستند، پرتره می‌کشید و به آن‌ها هدیه می‌داد. اکثر همکلاسی‌ها و دوستان ایشان، از این پرتره‌ها دارند، من هم دارم. در سال دوم دبیرستان، روزنامه دیواری درست می‌کردیم. این تجربه به خیلی‌ها سرمشق‌هایی داد برای انتخاب مسیر آینده. من هم به اتفاق دوستان دیگر، روزنامه دیواری‌ای داشتم. علی خسروی به همراه دو، سه نفر از دوستانش یک روزنامه دیواری بسیار شکیل به نام «نمکزار» تهیه می‌کردند که هفته‌ای یک شماره بر دیوار راهروی مدرسه جلوی کلاس‌ها نصب می‌شد. بارزترین ویژگی این روزنامه دیواری، پرتره‌های بود که آقای خسروی در هر شماره از یکی از معلم‌ها می‌کشید و زینتی بود برای مدرسه. معلم‌ها و مدیران برای اینکه در شماره بعد، پرتره‌ای از آن‌ها باشد، از یکدیگر پیشی می‌جستند. بد نیست یادی هم بکنم از برخی معلم‌های آن دوره، مدیران آقای جلالی، معاونان، آقای سیستانی و آقای عمرانی؛ معلم‌ها: آقایان رجایی، خراسانی، کریمی، هروی و مستقیمی بودند تا جایی که من در خاطر دارم. دوتن از کسانی که در آن روزنامه دیواری با او همکاری

## این بالفطره

**بودن هنرمندی**

**ایشان موجب**

**شدن زمانی**

**که ما هیچ‌کدام**

**نمی‌توانستیم**

**مسیر زندگی،**

**تحصیل و حرفه**

**و شغل خود را**

**انتخاب کنیم،**

**آقای خسروی**

**در مسیر**

**دلخواهش که**

**نقاشی و گرافیک**

**بود، پیش برود.**

**ایشان در حوزه**

**هنر در شاخه**

**فوتورنالیسم به**

**خلاقیت و مقام**

**بالایی رسید.**

## گله‌ای هم از

**نهادهای هنری**

**در کرمان دارم.**

**گمان می‌کنم**

**آن چنان که باید**

**از هنرمندان و**

**بزرگانی مثل**

**آقای خسروی،**

**تجلیل به عمل**

**نیامده است.**

**جایگاه علی**

**خسروی بسیار**

**رفیع است؛ او**

**مایه فخر ما و**

**هنرمندان و همه**

**کرمانی‌هاست؛**

**ما نباید به دلیل**

**تواضع ایشان،**

**جایگاه هنری و**

**خدمات‌شان را**

**نادیده بگیریم.**

داشتند، مرحوم آقای یوسف جعفری و آقای علی هنرپیشه بودند که هر دوی آن‌ها انسان‌های بسیار محترم و ارزشمندی بودند. گمان می‌کنم همان تجربه‌ها آغازی بود که علی خسروی به رسانه، مجله و گرافیک گرایش پیدا کند. ایشان سال‌ها در مجله «تماشا» و بعدها «سروش» و دیگر مجله‌ها کار طراحی و طراحی جلد انجام می‌داد و سابقه ارزشمندی از فعالیت در عرصه مطبوعات و کتاب را در کارنامه خود دارد.

یکی از خاطرات خوبی که با خسروی داشتیم، حضور در مسابقات روزنامه‌نگاری بود. آن زمان، دانش‌آموزان برگزیده در حوزه‌های درسی و هنری به اردوهای تابستانی رامسر اعزام می‌شدند و در مسابقات کشوری شرکت می‌کردند. علی خسروی و من، بارها از جانب مدارس کرمان در این مسابقات شرکت کردیم و در این اردوها حضور داشتیم که جزو خاطرات شیرین آن روزهاست و در خاطر من مانده.

علی خسروی، دوستانی از گروه‌های مختلف داشت؛ علاوه بر اینکه با گروهی از نقاشان دوست بود، دوستانی داشت که علاقه‌مند به کار سینما بودند. خسروی شخصیت چندبعدی دارد، علاوه بر نقاش و گرافیست بودن، هنرشناس و سینماشناس، تاریخ‌دان و بسیار اهل مطالعه است. همه این‌ها از ایشان یک انسان فرهیخته، وارسته، مهربان و باارزش‌های والای انسانی ساخته است. هرکس با علی خسروی دوست است، از دوستی با او لذت می‌برد. او معمولاً دست رد به درخواست کارهای هنری که مربوط به کرمان باشد و نام کرمان را داشته باشد، نمی‌زند.

او اصالتاً اهل مشیز در بردسیر است. به نظرم حتماً باید یکی از خیابان‌های خوب و زیبایی مشیز و حتی شهر کرمان به اسم ایشان نام نهاده شود. چنین هنرمندان و بزرگانی باید گرمی داشته شوند و در زمان حیات‌شان مراسم و کارهایی برای بزرگداشت آن‌ها برگزار و انجام شود. خوشحالم که مجله «سروش» این کار را انجام داده. «علی خسروی» هنوز هم پرکار، پرنرزی و پرتوان است. گمان می‌کنم بیش از این‌ها باید از وجود مبارک و هنر فاخر و باارزش ایشان استفاده شود.

# میان این همه دوستانِ علی



◆ علی خسروی. آتلیه گرافیک انتشارات سروش. ۱۳۵۴



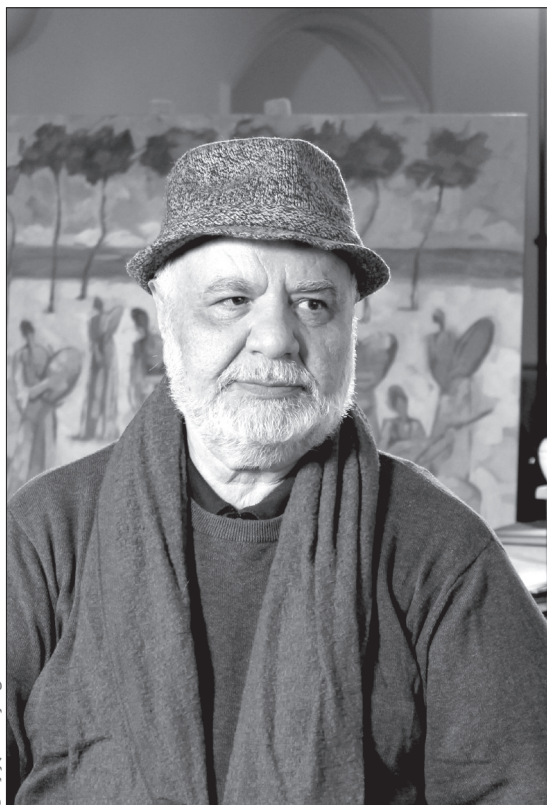
< مهدی محبی کرمانی

## یادداشت

◆ در میان هنرمندان کرمان مقیم مرکز، کسی را نمی‌شناسم که به اندازه «علی خسروی» دوست و رفیق کرمانی داشته باشد. در واقع دوستان علی خسروی، طیف وسیعی از گروه‌های مختلف را تشکیل می‌دهند که سرشماری فرضی آن‌ها جز از طریق دسته‌بندی مقدور نیست. در مجموع می‌توان آن‌ها را به دو دسته اصلی تقسیم کرد. دوستان کرمانی و دوستان غیرکرمانی (این دسته الزاماً تهرانی نیستند، دوستان دیگر بلاد و شهرستان‌ها را هم شامل می‌شوند!) یک تقسیم‌بندی دیگر هم می‌توان در این میان انجام داد و آن دوستان قدیم و دوستان جدید علی آقا هستند. این تقسیم‌بندی در میان هر دو گروه دوستان کرمانی و غیرکرمانی هم جواب می‌دهد.

یعنی دوستان قدیمی کرمانی و دوستان جدید کرمانی ایشان قابل شناسایی و تفکیک هستند. اگر قرار بر تفکیک گروه‌های مختلف باشد، البته با توجه به تنوع شخصیتی، می‌توان آن‌ها را به اعتبار صفات و ویژگی‌های مشترک در جهات مختلف تقسیم و شناسایی کرد. در این مختصر بنا ندارم برای شناسایی دوستان آقای خسروی وارد تقسیم‌بندی‌های ریزتری شوم، بیشتر هدفم از طرح این امر، اشاره به یک واقعیت مهم و قابل اعتنایی است و آن، اینکه علی آقا دوستان بسیاری دارد. دوستان ایشان بیشتر قدیمی و عموماً کرمانی هستند. عمر دوستی بسیاری از این دوستان به بیش از پنجاه سال می‌رسد. آقای خسروی از معدود افرادی است که هنوز با دوستان دبیرستانی خود رفت‌وآمد دارد و نکته عجیب‌تر اینکه امکانی برای تفکیک دوستان ایشان به ذکور و اناث فراهم نشد و گرنه من باکی ندارم که این تقسیم‌بندی‌ها را تا گروه‌های دو، سه نفری هم ادامه دهم که البته راه به جایی نمی‌برد، مگر اینکه ابتدا به تفکیک دوستان به گروه مجرد و متأهل و اصلاً بگذریم!؟

به نظر می‌رسد تفکیک دوستان در گروه دوستان هنرمند و غیرهنرمند، دوستان همکار و غیرهمکار، دوستان همکلاسی و دوستان غیرهمکلاسی هم بتواند نتایج ارزنده‌ای دهد که عجالتاً در پی آن نیستیم. در این دسته‌بندی‌ها دوستان خانوادگی هم قابل اعتناست که آن نیز در بحث ما جایی ندارد. همین را بگویم که جناب خسروی از آن دست هنرمندان است که قرابت دوستانه را بعضاً مقدم بر قرابت خویشاوندی و پسرخاله و دخترعمو و زن دایی و شوهرعمه می‌داند و این البته حسن بزرگی است که بد نیست (به‌خصوص در این دوره) سرمشق دوستان اهل سعادت قرار گیرد.



عکس: هوشنگ بهرام‌رادان



سیدعلی میرافضلی

### یادداشت

◀ آشنایی من با استاد «علی خسروی» به بیست و پنج سال پیش برمی‌گردد؛ زمانی که تازه در روابط عمومی مجتمع مس سرچشمه مشغول به کار شده بودم. اولین دیدار ما، در یکی از مأموریت‌های تهران رقم خورد؛ وقتی بود که به اتفاق رئیس خودم جناب آقای ناصر موسی‌پور، که خدایش به سلامت دارد، به دفتر کار آقای خسروی رفتیم. استاد خسروی، محضری دلنشین داشت و از همان زمان، بنده به گروه دوستداران ایشان پیوستم. در ابتدای کار، رابطه ما بیشتر رابطه کاری بود و به تدریج، به رابطه‌ای دوستانه بدل شد. استاد خسروی در طراحی بروشور و کتاب و دیگر اقلام چاپی، مددکار ما بودند. بنده هیچ سررشته‌ای از امور طراحی و گرافیک ندارم، اما به‌عنوان یک مخاطب عام، سلیقه استاد خسروی را در طراحی بسیار دوست دارم؛ بالأخص در اعتدال بخشی به سفیدی‌های کار و استفاده از انرژی فضاهای خالی. اذعان می‌کنم که در طول این نیم قرن همکاری و آشنایی

یک سرفصل هم می‌توان برای دوستان خاص آقای خسروی باز کرد. دوستانی که ارتباط دوستانه بسیار قدیمی با آقای خسروی داشته و دوستی‌شان به نحو خاصی عاطفی بوده و بعضاً محوریت مجموعه‌ای از دوستان آقای خسروی را داشته‌اند. در میان این گروه مرحوم آقا سید یوسف سیدجعفری اولیاء جای متفاوتی داشت. سفرهای آقای خسروی به کرمان عموماً با آقای سیدجعفری هماهنگ می‌شد، آقای سیدجعفری به عنوان مرکزیت دوستان کرمانی برنامه سفرهای خسروی را هماهنگ می‌کردند و تا یادمان هست بیشتر دیدارهای دوستان با آقای خسروی در منزل آقای سیدجعفری صورت می‌گرفت. عکس این رابطه نیز وجود داشت و آن مرکزیت تهرانی آقای خسروی و دوستان طیف آقا سید یوسف بود.

دوستان دیگری به جز طیف آقای سیدجعفری هم بودند که عموماً دوستان همکار خسروی را تشکیل می‌دادند و گرنه تقریباً اکثر دوستان دبیرستان پهلوی سابق (امام فعلی) گروه دوستان اداره کار و دوستان مجموعه مس در طیف آقا سید یوسف بودند. درگذشت ناگهانی مرحوم آقا سید یوسف سیدجعفری در خرداد هشتاد و چهار، عملاً بخش قابل توجهی از رویدادهای طیف آقا سید یوسف را در کرمان فرو پاشید. به جرئت می‌توانم بگویم حضور آقا سید یوسف و جاذبه شخصیت این سید بزرگوار به‌گونه‌ای بود که بعد از او بسیاری از دوستان، تحمل دیدار جمعی را بی‌حضور آقا نداشتند و این همان عاملی بود که عملاً بهانه عدم حضور بیشتر آقای خسروی در کرمان بود.

دوستان کرمانی آقای خسروی اگرچه با درگذشت آقای سیدجعفری مدتی پراکنده و دور از هم بودند، اما با گذشت زمان، دوستان قدیمی و دوستان جدیدتر آقای خسروی، یکدیگر را یافتند و دوستی‌های آن‌ها همچنان ادامه یافت.

و شاید ندانید که بهانه من از ذکر این نوشتار، نه فقط تأکید بر جاذبه شخصیتی علی و آشنایی بیشتر با این هنرمند فروتن و دوست‌داشتنی شهرمان بود، که این میان فرصتی یافتیم تا یادای از عزیزترین دوست همه دوستان آقای خسروی، یعنی مرحوم «سید یوسف سیدجعفری» داشته باشیم.

روحش شاد و یادش گرامی باد.



# علی خسرو

## چهره‌نگار تاریخ

### و فرهنگ ایران

بنده هیچ  
سرشته‌ای از  
امور طراحی و  
گرافیک ندارم،  
اما به عنوان یک  
مخاطب عام،  
سلیقه‌استاد  
خسروی را در  
طراحی بسیار  
دوست دارم؛  
بالأخص در  
اعتدال بخشی  
به سفیدی‌های  
کار و استفاده از  
انرژی فضاهای  
خالی.

در مس سرچشمه، گاهی مدیرانی داشتیم که اهمیتی برای سبک شخصی قائل نبودند و بلکه درکی از این موضوع نداشتند؛ بنابراین، گاهی ارتباط کاری مس و استاد، دچار افت و خیز و تلاطم می‌شد؛ اما در ارادت و اعتقاد قلبی من به هنر ایشان هیچ تأثیری نداشت.

در سال ۱۳۸۴، یک نسخه از کتاب «نقشی به یاد...» به امضای استاد خسروی نصیب من شد که یادگاری ارجمند از هنر چهره‌پردازی ایشان است و وجهی بارز از شخصیت هنری این هنرمند کرمانی را عرضه می‌دارد. «نقشی به یاد...»، دربردارنده طراحی پرتره ۲۴۵ هنرمند تاریخ موسیقی ایران از اواخر دوره قاجار تا امروز است و سندی یگانه هم در حوزه موسیقی به شمار می‌رود و هم در هنرهای تجسمی. طرح‌های سیاه‌قلم استاد خسروی واجد کیفیتی است که برقراری ارتباط با سوژه و تصویرسازی ذهنی از او را برای همه مخاطبان امکان‌پذیر می‌کند و این امر، برای کسانی که با استادان موسیقی آشنایی نزدیک‌تری داشته‌اند و دارند، حس و حال خاص ویژه‌تری دارد.

خوشبختانه استاد، جلد دوم این اثر را آماده نشر کرده است. در این جلد، پرتره هنرمندان و فرهنگ‌آفرینان و نامداران ایران زمین در حوزه‌های نقاشی، خوش‌نویسی، گرافیک، مجسمه‌سازی، معماری، عکاسی، هنرهای نمایشی، شعر، داستان، ترجمه و پژوهش عرضه شده است. تنوع اسم‌ها و چهره‌ها در این کتاب (حدود ۴۰۰ پرتره)، گویای سخت‌کوشی و زبردستی استاد در فن طراحی پرتره، به‌کارگیری همزمان ظرافت و استحکام در خطوط، برخورد روان شناسانه با سوژه و در نهایت، خلق یک امضای خاص و ماندگار در این عرصه است.

از نیک‌بختی‌های بنده و همکارانم در فصلنامه «جنگ هنر مس» آن بود که از شماره چهارم آن (بهار ۱۳۹۶) تا به امروز، جلد نشریه، مزین به طرح‌های استاد علی خسروی است و اغراق نیست اگر بگویم که حس خوشایندی که مخاطبان نشریه در مواجهه اولیه با هر شماره آن دارند، مرهون طرح‌های ایشان است. سبک منحصر به فرد طراحی‌های استاد خسروی، اعتبار و تمایز خاصی به نشریه ما بخشیده است و این موهبتی است بزرگ. بی‌گمان توصیفی که آقای «امیر سقراتی» از هنر استاد به دست داده، گویاترین و سزاوارترین توصیف در مورد ایشان است و گفتار کوتاه خودم را با همین جمله به پایان می‌برم و به دستیارِ واژه‌ها، بردست‌های هنرآفرین استاد علی خسروی بوسه می‌زنم. «علی خسروی، چهره‌نگار تاریخ و فرهنگ ایران و از مفاخر ماندگار هنر ایران است.»

# من و علی خان



مفّر طاهری

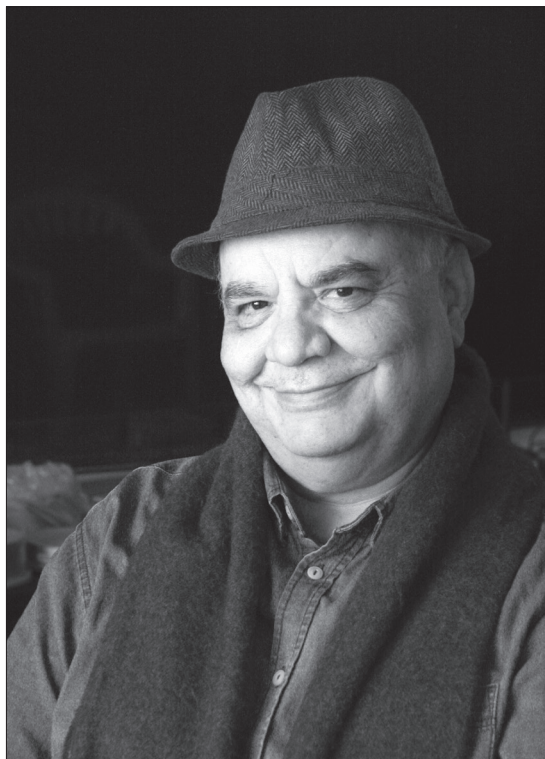
## یادداشت

◀ تابستان سال یکهزار و سیصد و هشتاد و سه، پایتخت، منزل احمدرضا خان احمدی و پروژه عکاسی از ناموران کرمان در دهه هفتاد خورشیدی که آن زمان «مجموعه پرتره‌های مشاهیر کرمان» نام داشت.

فکر می‌کنم یکی از چیزهایی که باعث می‌شود که عکس‌های پرتره من سکوت اختیار نکنند و با تماشاگر حرف بزنند، این است که من در موقع کار و عکاسی سعی می‌کنم با موضوع حرف بزنم و سکوت اختیار نکنم و همین هم شاخصه عکس‌های من است. حالا اگر که بانو هم همراهم باشد که دو به یک می‌شویم و بیشتر می‌توانیم با موضوع ارتباط برقرار کنیم؛ اما در زمان عکاسی از احمدرضا خان احمدی، ما سه به یک شدیم و دلیل آن هم اینکه بانو توانست با بانوی احمدرضا خان احمدی ارتباط بگیرد و ما سه نفر حرف می‌زدیم و من هم پشت دوربین در حال فعالیت بودم. دلم می‌خواهد دو نکته را همین جا روشن کنم؛ اول، احمدرضا احمدی را معرفی نکردم به دو دلیل؛ اینکه با توجه به جایگاهی که در ادبیات ایران دارد، لزومی به معرفی ندارد و دوم هم اینکه اگر بخواهم او را معرفی کنم فکر می‌کنم به نوعی توهین کرده‌ام چرا که کمتر کرمانی اهل ادبیاتی هست که به او افتخار نکند و از او به عنوان یکی از افتخارات کرمان یاد نکند. به همین خاطر می‌رویم سراصل مطلب و اینکه اصلاً این موضوع چه ربطی به همشهری دیگرمان، علی خسروی دارد.

در حال عکاسی بودیم و از هر دری حرفی که یک دفعه احمدرضا خان احمدی پرسید: از علی خسروی هم عکس گرفته‌ای؟ علی خان خسروی را از طراحی «کتاب کرمان» در سالیان دور می‌شناختم و تنها کار ایشان را هم که واقعاً شاهکار بود همان «کتاب کرمان» می‌دانستم، اما اینکه احمدرضا خان احمدی گفت «اگر از علی خسروی عکس نگرفته‌ای ول معطلی!» حرف دیگری بود.

بقیه داستان هم که دیگر عین سریال‌ها و فیلم‌های ایرانی می‌توانیم حدس بزنیم؛ احمدرضا احمدی کلی راجع به علی خسروی حرف زد و من هم مشتاق که از ایشان هم عکاسی کنم چرا که احمدرضا احمدی به این راحتی از هر کسی تعریف نمی‌کرد. در این نوشته اصلاً قصدم این نیست که راجع به کار علی خسروی حرف بزنم که حتماً افراد کارشناس تراز من هم هستند و



عکس: مفّر طاهری

در این ویژه‌نامه هم حتماً راجع به آن‌ها نوشته‌اند. اگر اجازه بدهید راجع به شخصیت او بنویسم.

آلو! در جواب، صدایی پر از انرژی آمد که بله بفرمایین و در ادامه، حرف‌های من؛ همان‌جا قرارمان برای عکاسی گذاشته شد. پایتخت، شهرک غرب و بقیه قضایا. به راحتی آنجا را پیدا کردم و نمی‌دانم چرا، اما اینجا جزو مواردی بود که به تنهایی و بدون بانو رفته بودم. می‌توانم کل مطلب را راجع به آن روز بنویسم، اما می‌خواهم برسم به دوره جدید. عکس‌هایم را گرفتم و چیزی که برایم جالب بود این بود که اول، علی خسروی از پیشوند استاد به شدت بدش می‌آمد و تظاهر هم نمی‌کرد چرا که به محض اینکه می‌گفتم: استاد! او در جواب متلکی نه چندان آبرومند نثار می‌کرد که باعث می‌شد دیگر برایش از کلمه استاد استفاده نکنم. دوم اینکه علی خسروی یک نقاش به تمام معنی خبره هم بود که این را در کارگاهش که بسیار بزرگ بود و در هر گوشه‌اش یک اثر هنری به چشم می‌خورد، به عینه مشاهده کردم.

یادم نیست که آن روز راجع به کتاب هم حرف زدیم یا نه، ولی می‌خواهم یکدفعه از سال یکهزار و سیصد و هشتاد و چهار،

# انِ خسروی

باشد و لنگِ طراحی جلدِ کتابت باشی. از آنجایی که بدون تعارف و با تمام احترامی که برای گرافیست‌های همشهری‌ام قائل بودم کار هیچ‌کدام را در حد علی خسروی نمی‌دانستم، تصمیم گرفتم که اتود کار را خودم بزنم. ناگفته نماند که خوشنویسی کتاب را استاد جلیل رسولی، از اساتید برجسته نقاشی خط به لطف سید محمدعلی گلاب‌زاده انجام داده بودند و البته محمدحسین محسنی‌راد هم آن را تکمیل کرده بودند که حیف بود طراحی سرسری انجام شود. البته این را هم بگویم که عکس پرتره‌مرا هم برای روی جلد، بانو گرفته بود که خیلی هم خوب شد.

واقعاً نمی‌دانم که چه اتفاقی افتاد؟ دلش برای من سوخته بود یا اینکه حیفش آمده بود با این همه مشاوره‌ای که داده، قسمت نهایی کار خراب شود یا هر چیز دیگر، به هر حال اعلام کرد که طراحی جلد را خودم انجام می‌دهم. می‌توانم بگویم در طول پروژه چاپ کتاب، اتفاقات خوب و بد زیادی افتاده بود، اما این بهترین آن‌ها بود. در اولین قدم، دستور حذف عکس مراد داد و خیلی جدی گفت: «این چه عکسیه؟ انگار که دندان درد می‌کند.»

این هم بدترین اتفاقی بود که می‌توانست بیفتد، چرا که برای چاپ عکس پرتره‌مرا روی جلد کتاب مسیر پرفراز و فرودی را طی کرده بودم تا موافقت سید محمدعلی گلاب‌زاده را گرفتم و حالا همه چیز به هم می‌ریخت. خیلی دلم می‌خواهد این را هم بگویم که سید محمدعلی، مخالف گذاشتن پرتره‌مرا روی جلد کتاب بود و دلیل آن را هم این اعلام کردند که تا به حال هیچ عکاسی این کار را نکرده است؛ ولی من اعتقاد داشتم که همان‌گونه که در کتاب‌های دیگر، عکس نویسنده یا شاعر را روی جلد کتاب می‌گذارند، برای کتاب عکس هم می‌تواند چنین اتفاقی بیفتد که بالاخره موافقت را گرفتم؛ اما بعد به دیواری بس محکم برخورد کردم که اصلاً در حدی نبودم که اعتراض کنم، چه رسد به اینکه اصرار کنم؛ باز هم نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که علی‌خان تماس گرفت که عکس پرتره‌مرا خودم را می‌گذارد به شرطی که زمینه آن سفید باشد که بلافاصله انجام شد و یک طراحی جلد فوق‌العاده را انجام داد و برای چاپ کتابم و بقیه‌فضایا هم از مشاوره او نهایت استفاده را بردم و فکر می‌کنم کتابی از کار درآمد که به این زودی‌ها تکرار نخواهد شد. چاپ کتاب، خاتمه دوستی من و بانو با علی‌خان نبود و بلکه بهتر شد. آخرین دیدار ما قبل از نوشتن این یادداشت در افتتاحیه نمایشگاه «سرونگار» بود که در موزه هنرهای معاصر صنعتی کرمان برگزار شد و من چند عکس از ایشان گرفتم که دو تا از آن‌ها را با شما عزیزان به اشتراک می‌گذارم.

دعا می‌کنم که خداوند متعال، عمری طولانی همراه با عزت به علی خسروی عطا کند و مثل همیشه همشهری‌هایش را فراموش نکند.

بیایم سال یک‌هزار و سیصد و نود و هفت، یعنی سیزده سال بعد. اصلاً خاطرم نیست که چرا برای جمع و جور کردن کتاب «ناموران کرمان» در دهه هفتاد خورشیدی، برای مشاوره به علی خسروی پناه بردم.

خوشبختانه کتاب «ناموران کرمان» از لحاظ طراحی موردی نداشت و از آنجا که باید یک کلیشه درست می‌کردم آن را از قبل آماده کرده بودم و فقط تأیید را می‌خواست که خوشبختانه به تأیید رسید اما هنوز کلی کار داشت که من در آن‌ها نه تنها تازه‌کار بلکه اصلاً کار نابلد بودم. همین‌جا باید در درجه اول از دکتر محمدجواد فدایی که در آن زمان، معاون استانداری کرمان بودند و بعد به استانداری کرمان رسیدند، بابت پرداخت هزینه چاپ کتاب و از سید محمدعلی گلاب‌زاده، مدیر مرکز کرمان‌شناسی برای پشتیبانی کامل، تشکر خالصانه خودم را ابراز کنم.

برگردیم به شخصیت علی خسروی. از بدشانسی، آن زمان علی دیگر از کار خسته شده بود و تصمیم گرفته بود به کارهای دلی خودش بپردازد، اما خوشبختانه مرا از کمک‌هایش بی‌نصیب نگذاشت. شاید برای خیلی‌ها چندان مهم نباشد و فکر کنند که خب، چاپ یک کتاب که این همه گیر و گرفت ندارد. یک طراحی و لیتوگرافی و چاپ و صحافی و تمام؛ ولی اگر قدری موضوع را باز کنیم و قرار باشد یک کتاب نفیس چاپ شود، موضوع فرق می‌کند.

علی خسروی، در اولین قدم، در مورد چاپ کتاب به من گفت: «هرچند کتاب، تک‌رنگ و سیاه و سفید است ولی آن را باید با روش دیوتن چاپ کنی.» واقعیت این است که من چنین روشی به گوشم نخورده بود و در ادامه فهمیدم که به گوش خیلی از اهالی فن هم نخورده است. بگذریم که این روش را هر جایی نداشتند و در نتیجه از طرف ایشان به لیتوگرافی فرآیند گویا و آقای افضل‌معرفی شدم و چقدر به خاطر وجود علی خسروی به من محبت کردند. البته طراحی کتاب را هم همان‌جا آقای فراهانی و کار دیوتن را هم آقای رسایی به بهترین نحو انجام دادند.

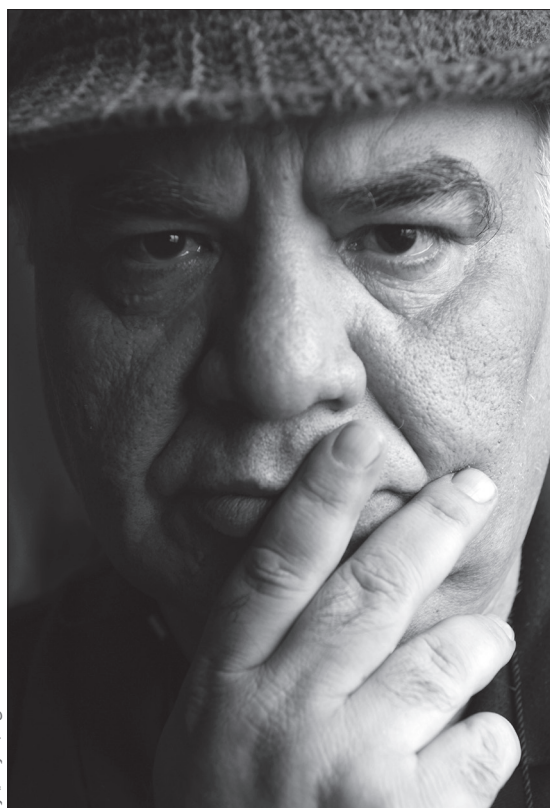
لیتوگرافی انجام شد و حالا نوبت مهم‌ترین کار پروژه یعنی چاپ کتاب «ناموران کرمان» در دهه هفتاد خورشیدی بود. بدون اغراق می‌توانم بگویم که یکی از بهترین چاپخانه‌های تهران، چاپ «گویا» بود که کارش چاپ کتاب‌های نفیس بود اما هر کاری را قبول نمی‌کرد که اینجا هم علی خسروی به دادم رسید و با آشنایی که با آقای میرباقری و آقای زمانی داشت، مسئله حل شد و سید محمدعلی گلاب‌زاده هم با لطف همیشگی‌شان کاغذ را فرستادند و کتاب زیر چاپ رفت.

حالا مانده بود طراحی جلد و اینکه علی خسروی صراحتاً اعلام کرده بود که من دیگر کار نمی‌کنم ولی مشاوره می‌دهم. نمی‌دانم چطور بیان کنم این حس را که بهترین گرافیست، بهترین دوست

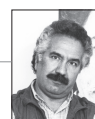


# علی خسروی

## هنرمندی بی بدیل



&lt; عکس: عبدالرضا نیکو



&lt; محمدرضا هاشمی نژاد

### یادداشت

◀ سال ۱۳۸۴ بود؛ استاد ممیز فوت کرده بود؛ تصمیم داشتیم با تعدادی از هم حرفه‌ای‌های کرمانی، نمایشگاهی را به مناسبت بزرگداشت ایشان برگزار کنیم. چند نفر محدود، من، مهدی جعفری، مجتبی یزدان پناه و حمید روحانی، قرار بود هر کدام تعدادی پوستر را آماده کنیم. این نمایشگاه در گالری «بوتیا» که آقای یزدان پناه و جعفری راه انداخته بودند برگزار می‌شد. مشغول شدیم و نمایشگاه را آماده کردیم. برای افتتاحیه از دوستانی از انجمن گرافیک ایران دعوت کردیم؛ همان جا بود که من برای اولین بار از نزدیک با «علی خسروی» آشنا شدم. قبل از آن دیدار، علی خسروی را از طریق آثار چاپ شده‌اش و همکاری‌ای که با استاد ممیز داشت، می‌شناختم. هنرمندی که بسیاری از پوسترها و جلد مجلاتی که استاد ممیز طراحی می‌کرد را اجرا کرده بود و شاید بخش مهمی از جذابیت و تأثیر این آثار مدیون اجرای استادان او بود. علاوه بر آن، طراحی و اجرای پوستر بسیاری از فیلم‌های فارسی، نشان از توان دستی این هنرمند حرفه‌ای دارد.

بعد از افتتاح نمایشگاه با حضور دوستان، خاطرم هست که با «مسعود سپهر» و «علی خسروی» رفتیم آتلیه «کلک نقش‌بند» برای دیدن نقاشی‌های من؛ لطف و تشویق‌های استاد فراموش‌نشده‌ای است. بعد از آن، مرتب و مکرر، استاد خسروی را دیدم و اکنون رفاقتی عمیق داریم. خسروی، نقاشی خاص است؛ او رانمی‌توانم با هنرمند دیگری مقایسه کنم؛ علی خسروی، علی خسروی است؛ با تمام توانمندی‌هایی که دارد و مهربانی بی‌حد. با شور زندگی‌ای که با اطرافیان به اشتراک می‌گذارد. بی‌تکلف دوستی می‌کند و عاشق نقاشی است؛ به نحوی که خانه او

بی‌شباهت به کارگاه نقاشان پرکاری که شرح زندگی‌شان را در کتاب‌های تاریخ هنر، می‌خوانیم، نیست. برای همه ما «خسروی» نقاش، تصویرگر، طراح گرافیک و یک دوست خوب است؛ یک کرمانی که می‌توانیم به او افتخار کنیم؛ یک هنرمند که باید قدرش را بدانیم. مجموعه‌هایی که از چهره هنرمندان ایران و کرمان با قلم فلزی تصویر کرده و اهتمام جدی و بی‌شائبه‌ای که برای فرهنگ و هنر ایران داشته، فاخر و بی‌نظیر است.

این روزها پروژه جدید تحت عنوان «زنان خنیاگر» برای ادای دین به زنان هنرمندی که به موسیقی ایران خدمت کرده‌اند، چشم‌نوازی می‌کند و مشغولیت تازه ایشان است.